

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
براستی ما آنرا نازل کردیم درحالیکه قرآن عربی است
شاید شما تعقل کنید «یوسف - ۲»

تفسیر

سوره جمعه و منافقین

تقریرات مفسر محترم حضرت آتای

احمد یوسف شعل

از انتشارات

مجلس تفسیر تبریز

رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۴۳

در گزاف و تش = تقریر

Ketabton.com

کتاب فروشی حقیقت

بهاء ۲۰ ریال

بازار چاپخانه شفق

تذکر

این کتاب را با دقت مطالعه فرمائید اگر در مطالب آن اشتباهی متوجه شدید لطفاً ما را آگاه سازید و البته اگر اشکالات وارده صحیح بوده باشد با کمال امتنان در انتشارات بعدی توضیح داده خواهد شد .

از خوانندگان محترم خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب اغلاط زیر را تصحیح فرمایند :

صفحه	سطر	غلط	صحیح	☆	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	تسبیح	تسبیحهم	۳۰	۴	عایدش	عائیش	
۴	۱۴	دبدان	دهان	۳۵	۱۳	مفروش	مفردش	
۵	۱۰	پیغمبر	پیغمبر	۵۲	۱۶	مفروش	مفردش	
۱۰	۱۲	لایق	لائق	۵۲	۱۷	در پائین	که در پائین	
۱۱	۱۳	مقله	مقله	۵۵	۹	پیغمبره	پیغمبر	
۱۳	۱۴	بعداً	در بعد	۶۰	۸	میفرماید	میفرماید	
۲۹	۱۴	تفرقه	تفرقه	۶۱	۱	بیراری	بیزاری	

و ضمناً در دو عبارت زیر اشتباه لفظی رخ داده است که بدینوسیله

تصحیح میشود :

۱- در صفحه ۵ سطر ۱۱ بجای جمله « اگر محیط ، محیط با سواد میباشد » باید جمله « اگر پیغمبر (ص) از درس خواندگان میباشد » نوشته شود .

۲- در صفحه ۶۱ سطر ۲ بجای جمله « و میتوانیم بگوئیم » جمله « وثبات میشود » صحیح است .

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خدا را سپاسگزاریم از اینکه توفیق داد و مجلس تفسیر تبریز توانست اثر مفید دیگری تقدیم جامعه بکند

این مجلس که مدت سی سالست به نشر حقائق اسلامی و تنویر افکار می پردازد در سال ۱۳۴۵ قمری هجری (مطابق ۱۳۰۴ خورشیدی) بدست بانی آن دانشمند معظم حضرت آقای الحاج میرزا یوسف شعار و بهمت و یاری همفکران و همقدمان ثابت قدم و با ایمان بمنظور نشر معارف قرآن کریم تأسیس شده و در این مدت با بذل کوشش فراوان و صرف نیروی مادی معنوی بیکران توانسته است قدمهای برجسته در راه وصول به هدف بردارد خدمات این مجلس از اول کار توأم با تحمل ملامتهای جانگزا و ملامتهای روح گداز بوده است لیکن بانی محترم و اعضاء آن در راه رسیدن بکرمه مقصود از خار مغیلاتن نهرا سیدند و با اینکه آماج تیرهای زهر آگین تهمت قرار گرفتند ثبات قدم ورزیدند تا این معنی را به جامعه تفهیم کردند که قرآن برای فهمیدن است .

خدا را سپاس که شب تار سپری شد و صبح امید فرا رسید چه نعمت و توفیقی از این بالاتر در محیطی که صدی نود مردم از نعمت خواندن و نوشتن محرومند نونهالان و خردسالان معصوم در سایه جد و جهد و فداکاری مربیان مجلس کتاب خدا را مانند سایر کتابها تلاوت کردند و بفرخور استعداد خویش از روی حقائق و معانی آن پرده بر میدارند .

برای مجلس تفسیر افتخار بزرگی است که تاکنون صدها جوان با فضل و تقوی را در مهد دانش خود پرورش داده و با حربه منطق اسلامی

مجهز کرده است .

اینک در چند سال اخیر قدم فراتر نهاده و به تعمیم خدمت پرداخته و برای عقد مودت و ایجاد الفت با همفکرانی که بعد مکان رشته اتصال را پاره کرده به چاپ و نشر آثار مفیده اقدام نموده و آثار چندی بنام مقدمات تفسیر و محکّمات و متشابهات و تفسیر سورة عمّ (نبأ) بزبور طبع آراسته و بجامعه اهداء کرده است .

انر حاضر تفسیر دو سورة جمعه و منافقون که مورد توجه و تلاوت اکثر برادران ما میباشد با مزایای خاصی چاپ میشود برای فهم دانشجویان و دانش آموزان ابتداء معنی آیات بطور تحت اللفظی ترجمه شده و سپس به سائر جهات و مطالب لازمه از قبیل تفسیر ، تحقیق ، معنی لغات و اعراب پرداخته ایم تا همگان بقدر مقدور از کلام خدا بهره برند علاوه از آثار مشروحه تفسیر سوره های زیادی از قرآن مجید با اسلوبی که مخصوص مجلس تفسیر است توسط بانی مجلس تنظیم و جهة چاپ آماده است که در صورت تأمین هزینه چاپ دردسترس جامعه قرار خواهد گرفت و همچنین در نظر است در آتیۀ نزدیکی تفسیر و تحقیق آیات مشکله قرآن چاپ و منتشر شود

مجلس تفسیر تبریز در حالیکه این توفیق را به تمام اعضاء محترم و با ایمانش تبریک میگوید برای ارواح همفکران و همقدمان شرافتمندی که در روزهای بحرانی مجاهده لازم را در راه حمایت کتاب خدا بعمل آورده و اساس مجلس را با همت فنا ناپذیر خود استوار ساخته و زودتر از ما بسرای باقی شتافته اند از خداوند مهربان آمرزش و رحمت میطلبند و در راه ادامۀ خدمت و جلب افکار عامه به فهم و تدبیر در قرآن مجید که هدف انحصاری مجلس است برای برادران دینی توفیق بیشتری میخواهد .

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

مجلس تفسیر تبریز

تفسیر سورہ جمعہ

که مدنی و مشتمل بر یازده آیه است

(بخش یکم ۴ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند رحمن و مهربان

يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ
تسبیح میکند بخدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که پادشاه ، پاکیزه ،
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ
غالب و حکیم است (۱) او کسی است که برانگیخت در میان درس ناخواندگان
رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
پیغمبری از ایشان (که او هم درس نخوانده بود) میخواند بایشان
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
آیات او را و پاکیزه میکند ایشان را و یاد میدهد بایشان کتاب و حکمت را
وَأَنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) وَآخَرِينَ
و برآستی بودند از پیش ، هر آینه در گمراهی آشکار (۲) و غیر از
مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)
آنان را که هنوز نپیوسته اند بایشان و اوست غالب و حکیم (۳)

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
آن فضل خداست میدهد آنرا بهر که بخواهد و خدا دارای فضل بزرگست
(مفهوم آیات)

هر آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح میکند و او سلطان، پاکیزه، عزیز و حکیم است و چنان خدائست که از میان مردم درس ناخوانده پیغمبری برانگیخت که خود او نیز درس ناخوانده بود. به ایشان آیات خدا را میخواند و نفسهای آنانرا تزکیه میکند و بایشان کتاب و حکمت میآموزد و برآستی پیش از این تعلیم در گمراهی آشکار بودند و علاوه بر ایشان کسانی را هم از عرب و غیر عرب کتاب میآموزد که هنوز بآنان لاق نشده اند یعنی هنوز بدین اسلام تشریف حاصل ننموده اند و خداوند بر همه چیز غالب است و کارهایش از روی حکمت انجام میگیرد و پیغمبری موهبت الهی است بهر که خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگست.

شرح آیات و توضیح نکات

۱- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : این آیه میرساند که تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین وجود دارند بخداوند تسبیح میکنند یعنی هر موجودی از انسان و حیوان و نبات و جماد بر آفریننده خود گواهی میدهد. و برای توضیح اینکه چگونه تمام موجودات خداوند متعال را تسبیح میکنند بشرح زیر میپردازیم :

تسبیح بردو نوع است: تسبیح تکوینی و تسبیح تشریعی - تسبیح تکوینی همان تسبیح معنوی است که هر مخلوقی اعم از ناطق و غیر ناطق و عاقل و غیر عاقل بنوبه خود وجودش معرف خدا است و هر یک اثری است

که بمؤثر دلالت میکند ولی تسبیح تشریعی یا اختیاری فقط مخصوص عاقل و ناطق است و شخص خدا شناس موقعیکه خدا را یاد میکند و او را میستاید و بر او نماز میگزارد تسبیح تشریعی بعمل میآورد. آنچه از آیه فوق مستفاد میشود همان تسبیح تکوینی است.

ممکن است گمان شود که تسبیح تشریعی نیز در این آیه صدق میکند باین معنی که بعضی میگویند تمام موجودات هر يك نسبت بخود بازبانی خدا را تسبیح میکنند ولی باید دانست که این آیه راجع باظهار قدرت است و در چنین مقامی باید با محسوسات استدلال گردد در صورتیکه بغیر از انسان تسبیح لسانی تمام موجودات (بر فرض قبول آن) چیز نامحسوسی است و نمیتواند مورد استدلال قرار گیرد و بعلاوه موضوع تسبیح تنها در این سوره نیست بلکه در چند سوره همین مضمون باجملات **يُسَبِّحُ لِلَّهِ** و **سَبَّحَ لِلَّهِ** آورده شده است. کسانی که آیه فوق را به تسبیح تشریعی حمل کرده اند آیه (۴۴ از سوره اسراء) را شاهد معتبر و دلیل بارزی برگفتار خودشان میدانند و آن آیه اینست: **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** (هفت آسمانها و زمین و تمامی مردم که در آنها هستند بخدا تسبیح میکنند و چیزی نیست مگر با تعریف خدا تسبیح میکنند ولیکن تسبیح آنها را نمی فهمید) استدلال ایشان چنین است که تسبیح کلیه موجودات بطور تشریعی و اختیاری است و لیکن بشر از کیفیت آن بی اطلاع است. میگویند اگر چنانچه تکوینی بود هر شخص خردمندی آنها را می فهمید و احتیاجی بذکر جمله **(لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)** نمی ماند. برای رفع این توهم باید توجه کرد

که ماقبل آیات در مذمت مشرکین است که ملائکه را دختران خدا میدانستند و خدایانی برای خدای یگانه شریک قرار میدادند تا اینکه میفرماید: **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا** (خدا منزه و برتر است از آنچه میگویند یعنی نسبت اولاد با او میدهند و یا برای او شریکی میپندارند) تا میفرماید که تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و همه چیز بالسان تکوینی و فطری بمنزه بودن خدا گواهی میدهند. بعد از ذکر مطالب مزبور خداوند در تعقیب سرزنش مشرکین میفرماید: «لیکن کفر و عناد شما مانع از این است که شما به تسمیح آنها متوجه باشید». نتیجه اینکه تسمیح در اینجا مانند بسیاری از آیات دیگر که تسمیح موجودات را بیان میکند تسمیح تکوینی است و هر مخلوقی از مخلوقات خدا وسیله شناسایی پروردگار یکتاست و حتی شخص کافری را که بازبان خود خدا را انکار میکند و میگوید (خدا نیست) در نظر بگیرید. پس از دقت کامل متوجه خواهید شد که خود او نیز شاهد بوجود خدا است. زیرا هنگامیکه کارخانه حروفچینی خود را بکار انداخته و زبان و دندان او وسیله بیان محتویات مغزش میگردد و میگوید (خدا نیست)، در عین حال از طرف دیگر آن کارخانه حیرت انگیز بازبان حال فریاد میزند دروغ میگوید این بنده کافر، آیا این دستگاه عجیب بدون صانع ممکن است ایجاد گردد؟ آری تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین است بوجود خدایی قادر و توانا گواهی میدهند.

۴ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ:
 قبل از شرح کلمه امیین توجه شما را به اهمیت بعثت پیغمبر ص جلب مینمائیم:
 از نعم و مواهب الهی که قابل اهمیت است بعثت پیغمبر اکرم ص

میباشد که خداوند بابت او منت بزرگی بگردن بشر گذاشته است. آری جای آنست که خود را باین نعمت بشناساند و در مقام اظهار قدرت آنرا بعالمیان تذکر بدهد زیرا که خداوند باین نعمت عظمی مردم را از برتگاه آتش رهانید و بلذت دائمی سوق داد: **وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا** (و بر لب گودال آتش بودید پس شما را از آن نجات داد) و این خود قدرت عظیمی است که از میان توده ای بیسواد که در دریای جهالت غوطه ور بودند و خواندن و نوشتن از میان آنها منحصر بعده معدودی بود پیغمبر امی (درس ناخوانده) برخیزد و بچنان تعالیمی دعوت کند که در پیشرفت سریع السیر خود نظیری نداشته است. حال این پرسش پیش می آید که خدای تعالی چرا پیغمبر را از میان کسانی که علم نیاورده بودند انتخاب کرد. جواب می دهیم که اگر پیغمبر درس خوانده می بود مردم در تعالیم مقدسه وی شك میکردند و گمان میبردند که شاید از دانشمندان معاصر خود اخذ کرده است و ممکن است علل دیگر نیز داشته باشد.

۳. **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**: کتابهای لغت در بیان معنای حکمت چنین میگویند: **(الْحِكْمَةُ: الْعَدْلُ، الْعِلْمُ، الْحِلْمُ، الْفَلَسَفَةُ، الْكَلَامُ الْمُوَافِقُ الْحَقِّ وَ صَوَابُ الْأَمْرِ وَ سَدَادُهُ)** معنای جامع حکمت (بی خلل و استوار) است و از همین جهت بقرآن حکمت اطلاق شده است. در جای دیگر میفرماید: **أُدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**، دعوت کن براه خدایت با حکمت و موعظه نیک. مقصود از حکمت، حکمت منتسب بفلاسفه نیست. باید توجه کرد که آیا پیغمبر ص حکمت فلاسفه را میآموخت؟ چنان حکمتی که از آن زبانهای بسیاری نیز بعالم اسلام وارد آمده و کسانی را هم از

راه اسلام منحرف ساخته است؟ در بسیار جای قرآن حکمت بآیات قرآنی اطلاق شده، از جمله در سوره اسراء بعد از بیان ۱۶ آیه (۲۲ - ۳۸) در خصوص اخلاق و آداب حسنه چنین میفرماید: **ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ** یعنی آنهاییکه گفتیم همگی حکمت و سخنان استوار بود. **۴- وَأَنْ كُنْتُمْ أَقْبَلُ مِنْ قَبْلُ أَفَلَا تَعْلَمُونَ** اهل مکه قبل از ظهور پیغمبر

اکرم ص تاجه اندازه غرق دریای جهالت بودند و چه کارهایی را از روی نادانی انجام میدادند اغلب آنها در تاریخ مشهود است. بعلاوه در خود قرآن نیز از احوال آنان یادی شده. از جمله زنده بگور کردن دختران و بت پرستی و عبادت خدایان متعدد و تحریم حلالها مانند (بحیره، سائبه، وصیلة و حام) (۱) و خونریزی های بزرگی که میان قبائل بر سر يك کار جزئی صورت میگرفت و کارهایی نظیر آنها.

۵- وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ : در ضمن تفسیر این آیه روایتی

(۱) ما جعل الله من بحيرة ولا سائبه ولا وصيلة ولا حام (سورة مائدة آیه ۱۰۳)
بحیره: اهل جاهلیت و قتیکه شتر ماده ای پنج مرتبه زائید گوش آنرا پاره میکردند تا معلوم شود که این شتر محترم است و نباید سوارش شد و آنرا (بحیره) میگفتند و آنرا از آب و چمن طرد و منع نمیکردند و آزاد میگذاشتند.
سائبه: در زمان جاهلیت میگفتند اگر از سفر باز آمدم و یا از مرض بهبودی یافتم شتر من سائبه خواهد بود و آنرا مانند بحیره محترم میداشتند.
وصیلة: در زمان جاهلیت اگر شتری بچه ماده ای میزائید آنرا از آن خودشان میدانستند و اگر بچه نری میزائید مخصوص خدایانشان میدانستند و اگر نر و ماده در یکجا متولد میشد میگفتند این شتر ماده، برادرش را بخود وصل کرد و شتر نر را هم در راه خدایان خود ذبح نمیکردند و برای خودشان برمیداشتند و آنرا وصیلة میگفتند.
حام: در زمان جاهلیت اگر از صلب شتر نر ده بطن متولد میشد میگفتند که این شتر نر ظاهر خود را حمایت کرد و بنا بر این نباید سوارش شد و نباید بار حمل کرد و از آب و چمن نمیتوان او را منع کرد و آنرا حام میگفتند.
مفهوم آیه این است (خداوند از بحیره، سائبه، وصیلة و حام چیزی را حرام قرار نداده و آنها از پندارهای باطل خودشان است).

در تفاسیر ذکر کرده‌اند که چون این آیه نازل شد یاران پیغمبر از وی پرسیدند که مراد از لاحقین چه کسانی هستند؟ حضرت دستش را بشانه سلمان گذاشته فرمود اگر ایمان در ثریا باشد قومی از اینمردان بآن دست میابند ظاهراً از این خبر انحصار فهمیده میشود یعنی حضرت فرمود همانا ایرانیانند که بعد از مدتی اسلام را می‌پذیرند، لیکن میتوان گفت چون ایرانیان نسبت بآیه شریفه یکی از مصداق مهمه و قابل اعتناء بودند و در موقع سؤال نیز يك شخص برجسته‌ای مانند سلمان در مجلس حضور داشت لذا پیغمبر اکرم ص بذکر سلمان و ایرانیان اکتفا فرموده است و گرنه منظور حضرت منحصراً ایرانیان نبوده است و مراد از لاحقین تمام مسلمانانی هستند که بعد از مسلمانان پیشین تاکنون بانعمت اسلام متنعّم و مفتخر شده و بعد از این نیز خواهند شد.

۶- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ: امّی بمعنی درس ناخوانده و مناسبت لغویش اینست که امّ بمعنی مادر و امّی منسوب بمادر است چون طفل نوزاد بهره‌ای از علم ندارد لذا امّی بکسی که درس ناخوانده است اطلاق میشود. بعضی‌ها کلمه امّی را منسوب به امّ القری دانسته‌اند. مقصودشان اینست که پیغمبر در میان اهل مکه مبعوث شده نه در میان درس ناخواندگان، ولی این قول مخالف قواعد عربی است و امّی منسوب به امّ القری (مکه) نمیشود. زیرا اگر بخواهند مثلاً امّ کلثوم یا ابوحنیفه را منسوب کنند یعنی (یاء) نسبت بدانها وصل نمایند امّی و ابوی نمیگویند بلکه (یاء) مشدد نسبت را بآخر کلثوم و حنیفه می‌آورند و می‌گویند کلثومی و حنفی. روی این اصل هر گاه بخواهیم امّ القری را منسوب نمائیم باید قروی بگوئیم

نه امی. (۱) بعلاوه برای رفع توهم باید دانست که کلمه امی در همه جای قرآن نیز بمعنی درس ناخوانده میباشد از جمله آنها آیه ۷۸ سوره بقره است که میفرماید: وَمِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْاِمَانِيَّ (از میان ایشان یعنی یهودیان بیسوادانی هستند که کتاب راجز آرزوها چیز دیگری نمیدانند) و از طرف دیگر لفظ امی در تمام مواردی که درباره حضرت پیغمبر گفته شده بمعنای (درس ناخوانده) است نه بمعنی مکی بودن (۲) و بطور کلی تمام موارد مذکوره در مقام امتنان و قدرتمائی است و بنا براین مناسب نیست که خداوند بفرماید (من خدائی هستم که از مکه پیغمبر برانگیختم) زیرا در مقام قدرتمائی ذکر مکی یا مدنی بودن پیغمبر چندان اهمیت ندارد بلکه مهم اینست که از میان درس ناخواندگان یک نفر از خود ایشان مبعوث شده و بآنان کتاب و حکمت یاد دهد و نفوس را تزکیه نماید. باز برای توضیح بیشتری میگوئیم در زمان نزول قرآن مصطلح نبود که مکه را ام القری بگویند و اینکه در سوره انعام آیه ۹۲ میفرماید: وَلِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا (تا اینکه اهل مکه و کسانی را که در اطراف آن هستند بترسانی) بدیهی است که ام القری در این آیه نام مکه نیست بلکه صفت آنست و هر جائیکه تقریباً مرکزیت داشته باشد مانند پایتخت و شهر و قریه بزرگ آن را نسبت بقریه هائیکه در اطراف آن واقع شده ام القری میگویند و چون حضرت پیغمبر از عربستان که مکه نسبت بکلیه آن و یا بقسمت

(۱) بکتاب سیوطی باب نسبت مراجعه شود.

(۲) کلمه امی در سوره اعراف نیز در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ بمعنی درس

ناخوانده به پیغمبر نسبت داده شده است:

الذین يتبعون الرسول النبي الامي... فآمنوا بالله ورسوله النبي الامي...

بیشتری از آن مرکزیت داشت برخاسته بود لذا خداوند در اینجا مکه را را بلفظ امّ القری بیان کرده است و آیه ۵۹ از سوره قصص بر این معنی شاهد میباشد: وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (پروردگار تو اهل قریه‌هایی را هلاک نمیکند مگر در مادر آنها یعنی در اصل و مرکز آنها رسولی برانگیزد که بایشان آیات ما را بخواند «همچنانکه در مکه مبعوث شد» و ما قریه‌ها را هلاک نمیکنیم مگر اینکه اهالی آنها ستمکار باشند).

۷- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ : طبیعت بشر بر این جاری است که در بروز و ظهور هر امری غالباً متوجه شخصیت میشوند و در مرحله نخست با و امر و حقائق اعتنائی نمیکنند و دستور خدائی و حقائق قرآنی لازم است تا این عادت پست را از مغز مردم نادان بر طرف سازد و مغزهای غبار آلود را از این گرد عارضی پاک و بی آرایش کند. هنگام ظهور خاتم النبیین اشراف قریش نگاهی بخود کردند و نظری بسوی پیغمبر اکرم (ص) انداختند و بنظر حقارت بوی نگریستند این بود که نافرمانیها کردند و کفار مکه روی عادت پست خود موقع دیدن آن حضرت، زبان باسته‌زاد گشوده و میگفتند: أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ؟ «سوره انبیاء آیه ۳۶» (آیا این همان شخصی است که از خدایان شما سخن میگوید؟ یعنی بخدایان شما توهین میکند؟) و هرگز توجهی بمطالب و گفته‌هایش نمیکردند بطوریکه در مابعد همین آیه میفرماید: وَهُمْ يَذْكُرُونَ الرِّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ . (و آنانند که بتعلیمات

خداوند کافرند). و گاهی زبان بهوچیگری گشوده میگفتند: وَقَالُوا أَوَلَا نُنَزِّلُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِثَيْنِ عَظِيمٍ «زخرف - آیه ۳۱» (وگفتند چرا این قرآن از میان مکه و طائف بشخص بزرگی نازل نشد؟ منظورشان این بود که آیا در این دوشهر شخصی بزرگ و دارای شهرت و آوازه یافت نمیشد که کتاب آسمانی بیک نفر بی چیز و یتیم نازل شود؟ و خداوند بلافاصله در آیه بعدی پاسخ آنان را داده و میفرماید: أَهْمُ يَسْمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ؟ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. «سوره زخرف آیه ۳۲» (آیا آنان رحمت خدا را تقسیم میکنند؟ مائیم که روزیهای ایشان را در این زندگی که در مقابل آخرت پست و بی ارزش می باشد تقسیم کرده ایم) منظور اینست که هرگز مردم حق ندارند در انتخاب پیغمبر اظهار نظر و مداخله نمایند. زیرا خداوند بهتر میداند که چه شخصی لایق این مقام می باشد. و آیه ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، نیز در رد اشخاص نادان و ظاهر بین گفته شده که آنان از اینکه خداوند فضل خود را بهر که بخواهد می بخشد غافل میباشند. و نبوت نیز یکی از نعمتهای بزرگ الهی است که بحضرت محمد (ص) عطا فرموده است. (۱) ناگفته نماند در عصر کنونی نیز این عادت پست ظاهرینی

(۱) ولی بنا باقتضای حکمت الهی بدلیل آیه ۴۰ از سوره احزاب: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ) حضرت محمد ص آخرین فرستاده خداوند می باشد و هر کسی که بعد از او ادعای نبوت کند و یا بگوید که از طرف خداوند کتاب آورده ام قابل قبول نخواهد بود. و این بحث مفصلی است که در موقع خود انشاء الله توضیح داده خواهد شد.

در میان مسلمانان رواج دارد و هر کسی که برای احیاء حقائق قرآن مجید همت می‌گمارد مردم بگفته‌های او اعتناء و توجهی نکرده و در مقام تحقیر برمی‌آیند و از عذاب الهی بلك نداشتند و در مقابل آخرت بمتاع قلیل دنیا فریفته میشوند و علاوه بر اینکه بآیه **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** عمل نمیکنند در مقام مخالفت و کار شکنی نیز برمی‌آیند.

﴿لغات﴾

- ۱- **قُدُّوس** : از اسماء خداوند، بمعنی منزّه و پاکیزه از هر عیب و نقص.
- ۲- **يَتْلُوا** : میخوانند. (تصور نشود که **يَتْلُوا** و **يُعَلِّمُ** بیکدیگر تأکید هستند بلکه تلاوت آیات غیر از تعلیم آنها است و ممکن است تلاوت بعمل آید ولی تعلیم حاصل نگردد)
- ۳- **آخِر** : بفتح خاء اسم تفضیل است بمعنی «دیگری» که جمعش **آخِرُونَ** است (البته این کلمه با کلمه **آخِر** که بمعنی «پایان» است اشتباه نشود)

اعراب

حرف **إِنْ** در جمله (**وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**) نه **إِنْ** نافیّه است و نه **إِنْ** شرطیه ، بلکه **إِنْ** مخففه از **مُثَقَّلَه** می باشد یعنی **إِنَّ** است که تخفیفاً **يَكْ** نوش را انداخته اند و بمعنای (براستی) است و **إِنْ** مخفف نیز مانند **إِنَّ** اسم و خبر لازم دارد ولی برای اینکه با **إِنْ** نافیّه و شرطیه اشتباه نشود لام مفتوحی در خبر آن و قتیکه عمل نکرده باشد و جواباً می‌آورند و در اینجا چون **كَانُوا** موجود است همین لام بخبر **كَانُوا** افزوده شده و (**لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**) گفته شده است.

بخش دوم

از سورة جمعه

﴿مُتَمِّلٌ بِرِجَالِهِ﴾

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
 مثل کسانی که حمل کرده شدند تورا را سپس حمل نکردند آنرا
 كَمَثَلِ الْإِجْمَارِ يُحْمَلُ أَشْفَارُهُ بِنَاسٍ مَثَلٌ
 مانند مثل خر است که بر میدارد کتابهای بزرگ را چه بداست مثل
 النَّوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 گروهی که انکار کردند آیات خدا را و خداوند هدایت نمیکند
 النَّوْمَ الظَّالِمِينَ (۵). قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا
 گروه ستمکاران را (۵). بگو ای کسانی که یهودی شدید
 أَنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
 اگر ادعا میکنید که شما دوستان خدا هستید غیر از مردم، پس آرزو کنید
 الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶). وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا
 مرگ را اگر هستید راستگویان (۶). و آرزو نمیکنند آنرا هرگز
 بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷).
 بسبب آنچه تقدیم کرده است دستهایشان و خدا داناست بستمکاران (۷).
 قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
 بگو برآستی مرگی که میگریزید از آن پس برآستی آن ملاقات کننده شماست
 ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ
 سپس باز گردانیده میشوید بسوی داننده نهان و آشکار پس خبر میدهد به شما
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸).
 آنچه را که میکردید (۸).

☆ (لغات) ☆

- ۱- آسفار : جمع سفر بمعنی کتاب بزرگ .
- ۲- هادوا : فعل ماضی از باب نصر ینصر و از ماده (هود) اجوف واوی است . (هاد فلان : دخل فی اليهودیة ، یعنی یهودی شد) و در آیه مزبور بهمین معنی می باشد . و نباید این کلمه با (هادوا) اشتباه شود که آن از ماده (هدی) ناقص یائی و از باب مفاعله است و بمعنی «یکدیگر اهداء کردند» میباشد که این یکی در قرآن استعمال نشده است .

☆ (مفهوم آیات) ☆

یهودیانیکه توراۃ بایشان نازل شده وایشان حق آنرا ادا نکردند و گفتارهایش را عمل نمودند مانند خرانی هستند که کتابهای بزرگی (اجزاء توراۃ) را بر پشت دارند، چه مثل بدی است مثل اشخاصی که آیات خدا را انکار کردند و خدا ستمکاران را هدایت نمیکند (توفیق خود را از آنان سلب مینماید). بگو ای یهودیان اگر ادعا میکنید که از میان مردم فقط شما دوستان و مقربین خدائید و این گفته را راست می پندارید پس مرگ و ملاقات بخدارا آرزو کنید و بعداً میفرماید: ولی هرگز بسبب اعمالیکه از ایشان سر زده مرگ را آرزو نخواهند کرد و خدا به ستمکاران دانا است (و باعمال شما یهودیان آگاه است که چه کارها کرده اید). بگو مرگیکه از آن گریزانید بالاخره شمارا درخواهد یافت. پس از آن بسوی خدائیکه داننده نهان و آشکار است برگردانیده میشوید و خداوند شمارا از کارهایی که در دنیا انجام داده اید آگاه میسازد یعنی بکیفر اعمال خود میرسید .

شرح آیات و توضیح نکات

۱- مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا: یهودیان که توراۃ بایشان نازل شده بود بگفته‌های آن عمل نکردند و آنرا پشت سر گذاشتند، چه اگر آنان بگفته‌های کتابشاف کردن مینهادند قهراً به نبوت حضرت محمد (ص) معترف میشدند، زیرا در توراۃ نام حضرت ذکر و از آمدنش خبر داده شده بود (۱) و جماعتی که بکتاب آسمانی خودشان توجهی نکرده و اوامر را بکار نبندند مانند خرانند چه اگر خری را صدها کتاب بزرگ و سودمند بار کرده باشند بغیر از اذیت سنگینی آنها فائده‌ای نصیبش نمیکرد. ناگفته نماند که این مثل تنها مربوط بیهودیان نیست و اگر چنانچه مسلمانان نیز بحقائق قرآن مجید پی نبرده و بفرومایشات آن عمل نمایند مشمول این مثل خواهند بود. شیخ طبرسی در تفسیر همین آیه، مثل الذين حملوا التوراة... در مجمع البیان چنین میگوید: «وعلمی هذا فمن تلا القرآن ولم يفهم معناه و اعرض عنه اعراض من لا يحتاج اليه كان هذا المثل لاحقاً به» یعنی اگر کسی آیات قرآن را بدون دانستن معنی بخواند و از آن روگردان شود که گوئی بدان احتیاج ندارد این مثل خداوند شامل حال او نیز خواهد بود.

۱- الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة والانجيل... (اعراف ۱۵۷) مؤمنین اشخاصی هستند که به پیغمبر درس ناخوانده ای که خداوند بعثت او را قبلاً در توراۃ و انجیل اطلاع داده است تابع میشوند.

۲- بَشِّرْ مَثَلُ النَّوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ : در اینجا نیز خداوند یهودیان را سرزنش میکند و ایشان را که توراۃ بآنان داده شده ولی آنرا متروک گذاشته و عمل ننمودند در زمره منکرین آیات الهی قلمداد کرده و میفرماید: چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را انکار کردند. و شیخ طبرسی هم در مجمع البیان در تفسیر آیه فوق از محمد بن مهران چنین روایت کرده است . عن محمد بن مهران قال: يا اهل القرآن اتبعوا القرآن قبل ان يتبعكم وتلا هذه : مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ... بَشِّرْ مَثَلُ النَّوْمِ... (از محمد بن مهران روایت است که گفت قرآن را تبعیت کنید پیش از اینکه قرآن شما را پیروی کند) یعنی معانی قرآن را فرا گیرید و بکار ببندید پیش از آنکه جاهل مانده و مصداق آیه فوق قرار بگیرید. زیرا کسی که بحقائق قرآن نادان بوده و بگفته های آن عمل ننماید در حقیقت آنرا انکار کرده است .

۳- وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ : در بدو نظر این آیه مخالف آیات دیگر دیده میشود مانند آیه أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (ما با او راه را نمودیم یا شاکر میشود یا کافر) لیکن مقصود از عدم هدایت ظالمین، سلب توفیق از آنانست . آمین خدا براینست که چون کسی درصدد جستجوی حقیقت باشد او را توفیق داده و هدایتش میکند ولی کسی که در فکر نیل بحقیقت نباشد و بنای عصیان را گذارد بسبب همین اعمال ناشایست توفیق خدا وندی از او سلب شده و در وادی گمراهی سرگردان میماند و همچنین است معنای اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (ما را براه راست هدایت فرما) . البته نماز گزار هدایت یافته است که نماز میگزارد ولی مقصود از این طلب هدایت، درخواست

توفیق و نصرت است. زیرا شخص مسلمان بيشاك راه بزرگی در پيش دارد که بايد آنرا طی کند و در اين راه شايد لغزشهایی از او سر بزند بهمين جهت طبق دستور الهی در موقع نماز از خدا وند توفیق ميخواهد که مرا در راه راست ثابت قدم کن و توفیق عطا فرما و راهم نما تا از لغزشها مصون و محفوظ مانم .

۴- قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمُ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ : يهوديان خودشان را فرزندان و دوستان خدا ميپنداشتند چنانچه در آيه ۱۸ از مائده ميفرمايد : وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ (يهود و نصاری گفتند ما پسران و دوستان خدايم) و چون پيغمبران بسيار وعظيماً الشان از ميان آنان مبعوث شده بودند لذا خودشان را ابناء الله قلمداد ميکردند و بر خود ميباليدند و خودشان را از مقربين در گاه خدا ميشناختند حتي کار را بجائی رسانيده بودند که ميگفتند: لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً هرگز بما آتش نخواهد رسيد و اگر هم برسد جز چند روزی نخواهد بود، و نتيجه همين فکر فاسد بود که ميگفتند بايد پيغمبر از ميان ما برخيزد و از همين لحاظ بود که نبوت حضرت محمد (ص) را نمي پذيرفتند و در برابر او کار شکنی ها ميکردند . خلاصه باينکه غرق شهوات نفساني بودند خود را اهل بهشت و ياران خدا تصور مينمودند لذا خدايتعالی آنان را بايك دليل منطقی مجاب کرده ميفرمايد : ای يهوديان اگر راست است که ادعا ميکنيد بشما آتش نخواهد رسيد و شما از دوستان و مقربين خدا بوده و خودتان را پسران او ميدانيد چرا فرا رسيدن اجل خود را آرزو نميکنيد تا اينکه بانعم مافوق اينعالم متنعّم گشته و بملاقات رحمت

خدا نائل شوید و از این رنج و تعب دنیا برهید؟ پس چرا موقعیکه سخنی از مرگ بمیان می آید افسرده حال و غمگین میشوید؟ آری بخوبی میدانید که چه کارهایی از شما سر زده است. گاهی گوساله پرست شده اید و زمانی پیغمبران خدا و راهنمایان حق و عدالت را تکذیب کرده و یا کشته اید، بهمین جهت است که از مرگ میترسید و هر گز بملاقات خدا حاضر نیستید و میدانید که در ماوراء مرگ، روز جزائی هست و تنها اعمال شما مناط عزت و ذلت شما خواهد بود، نه حسب و نسب.

پوشیده نماند که بعضی از مفسرین چنین پنداشته اند که اگر یهودیان مرگ را آرزو میکردند بزودی میمردند، ولی بنا بشرحی که ذکر شد این قول صحیح نیست. زیرا پیشنهاد آرزوی مرگ از سوی خدا بیهودیان، بمنزله يك دليل منطقی است که دروغگوئی آنان را ثابت میکند و باید دانست که موضوع تهدید و اعجاز در میان نمی باشد و نیز منظور از آرزوی مرگ، آرزوی لفظی و زبانی نیست که نتوانند آنرا بزبان آورند، بلکه مقصود خداوند این است که آنان واقعاً از ته دل خواستار مرگ شوند و از این روست که خداوند میفرماید: وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَنْ يَمُوتُوا بِمَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی کنند زیرا میدانند که اگر بمیرند در مقابل تجاوز از حدود الهی و انجام اعمال ناشایست گرفتار عذاب دائمی خواهند شد. و در تأیید آیه مزبور در سورة بقره حالات یهودیان را بطور صریح بیان نموده و میفرماید:

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ
لَوْ يَعْمُرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يَعْمَرَ وَاللَّهُ بِبَصِيرٍ

بِمَا يَعْمَلُونَ «بقره - ۹۶» (یهودیان را حریصترین مردم بزندگی می بینی و حتی از مشرکین نیز حریصترند و هریکی از یهودیان دوست میدارد که هزار سال عمر کند ، غافل از اینکه درازی عمر او را از عذاب الهی نجات نخواهد داد و خدا بآنچه عمل میکنند بینا می باشد .

۵- قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ : خداوند بعد از بیان حالات یهودیان که از مرگ گریزان بودند میفرماید : همانا مرگی که شما از آن گریزانید بالاخره شما را درک خواهد کرد و بسوی خداوندیکه به نهان و آشکار دانا میباشد برگشت داده خواهید شد و پاداش اعمال خودتان را خواهید دید در آیه ۷۸ از سوره نساء میفرماید: اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَتُؤَكِّنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (هر کجا باشید بالاخره مرگ شما را درک خواهد کرد اگرچه در برجهای محکمی باشید). منظور اینست که شما که اینهمه از مرگ فرار میکنید بدانید که بالاخره خواهید مرد و روز قیامت پاداش اعمال خود خواهید رسید.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه میفرماید: أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ إِلَّا قِيَامًا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَالْأَجَلَ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ (ای مردم ، هر کس بآن مرگی که از آن گریزان است دچار خواهد شد و مرگ مرحله ایست که انسان بسوی آن سوق داده میشود و گریختن از آن در حقیقت استقبال و روی آوردن بر آن است (جزء ثانی صفحه ۴۵ نهج البلاغه عبده).

مطلب دیگری که لازم است گفته شود این است که باید دانست

مرگ چیزی نیست که انسان از آن بترسد زیرا همه میدانند که بالآخره خواهند مرد، و عِلَّتْ اینکه خداوند در چند مورد از آیات قرآن مجید مرگ را متذکر میشود برای ترسانیدن از مرگ نیست بلکه میخواهد توجه مردم را بروز پاداش جلب نماید بطوریکه در همین آیه بعد از بیان **فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ** بلافاصله میفرماید: **ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْخ.** برای اثبات این موضوع بذکر شواهد مختصری از آیات می‌پردازیم:

۱- در سوره زمر بعد از بیان حالات کفار و مخالفین اسلام در آیه ۳۰ و ۳۱ میفرماید: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ** (ای پیغمبر تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد. سپس نزد پروردگار خودتان مُخاصمه خواهید کرد.)

مقصود اینست که بعد از مرگ روز بعثی خواهد بود که صحت گفته‌های پیغمبر (ص) و لجاجت و عناد کفار در مقابل حق روشن خواهد شد.

۲- همچنین در سوره آل عمران آیه ۱۸۵ میفرماید: **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** (هر نفس مرگ را خواهد چشید و همانا پاداش شما بطور کامل روز قیامت داده خواهد شد). در این آیه نیز روز معاد را گوشزد می‌نماید که بعد از مرگ روز حسابی وجود دارد که اعمال شما جزء و کلاً مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. بنا بر آیات مزبوره علاوه بر اینکه خداوند مردم را از مرگ ترسانیده است در بیشتر موارد نیز بسوی مرگی که در راه حقیقت باشد امر و تشویق فرموده است از جمله در سوره براءة آیه ۱۱۱ بعد از بیان اهمیت و عظمت جهاد و انفاق در راه خدا میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ**

وَأَمْوَالُهُمْ بَانَ لَهُمُ الْجَنَّةُ (همانا خداوند از ایمان آورندگان، جانها و مالهای آنان را خریداری میکند که در مقابل برای ایشان بهشت دائمی را پاداش دهد) یعنی در مقابل بهشت ولذات دائمی آن، جان و مال ایشان چندان ارزشی ندارد. روی این اصل بود که مسلمانان صدر اسلام جان و مال خود را در راه حق و حقیقت و نیل بنعمتها و سعادت های اخروی فدا میکردند. زیرا جان و مالی که بالاخره فانی شدنی است چه بهتر و بجا است که در راه دین مبین اسلام فدا گردد .

۳- و در سوره نساء آیه ۷۷ بعد از بیان حال کسانی که بزندگی دنیا و لذاتش فریفته شده و از جهاد در راه خدا فرار میکنند چنین میفرماید : قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (بگو ای پیغمبر لذت دنیا اندک است و آخرت بهتر است بکسی که تقوی و پرهیزکاری نماید و روز قیامت باندازه رشتۀ نازکی که در هسته خرما است ظلم کرده نخواهید شد .

باتوجه بشرح فوق کاملاً ثابت میشود که از مرگ ترسیدن چندان وجهی ندارد و خداوند نیز بآن توجهی ندارد و تنها شایسته است که از روز پاداش که پس از مرگ خواهد رسید بترسیم و بانجام کارهای نیک مبادرت نموده و از محرمات اجتناب ورزیم .

بخش سوم

از سوره جمعه

(مشمول بر ۳ آیه)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ
ای کسانی که ایمان آورده اید موقعیکه خوانده شد برای نماز از روز جمعه
فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ
پس بشتابید بسوی یاد خدا و ترك کنید خرید و فروش را. آن بهتر است برای شما
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ
اگر میدانستید (۹) پس موقعیکه پایان رسید نماز پس پراکنده شوید در روی زمین
وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)
و بجوئید از فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار، شاید شمار سستگار باشید (۱۰)
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ
و موقعیکه به بینند تجارتی یا لهوی را متفرق میشوند بسوی آن و ترك میکنند ترا
قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ
ایستاده، بگو آنچه نزد خداوند است بهتر است از لهو و از تجارت
وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱).
و خدا بهترین روزی دهندگان است (۱۱).

﴿مفهوم آیات﴾

ای مؤمنین موقعیکه مؤذن شما را بسوی نماز جمعه دعوت نمود
بیاد خدا بشتابید و داد و ستد را ترک کنید. زیرا خواندن نماز جمعه
و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید. و چون نماز جمعه پایان رسید
در روی زمین پراکنده شده و از فضل خدا طلب کنید یعنی دو باره پی
داد و ستد خود در فتنه و از منافع دنیوی برخوردار باشید و خدا را بسیار یاد کنید
شاید رستگار شوید و موقعیکه تجارت یا سرگرمیهای بیفایده را می بینند
از اطراف تو پراکنده شده و بسوی آن می شتابند و ترا در حال نماز ترک
کرده می روند. بگو ای پیغمبر آنچه در نزد خدا میباشد بهتر از لُهو و
تجارت است و خدا بهترین روزی دهندگان است یعنی حظ و نصیبی را که
خداوند در آخرت بمؤمنین خواهد داد بهتر از لذات و منافع دنیوی است.

﴿لغات﴾

۱- ذَرُّوا: (ترك کنید) فعل امر برای جمع مذکر مخاطب از
کلمه وَذَر: مثال واوی است و ماضی این فعل بمعنی مزبور استعمال
نشده است (أَمَّا تَوْأَمَا مَاضِي يَدْعُو يَذَرُ، عرب، ماضی فعل «يَدْعُو وَ يَذَرُ»
را بکار نبرده است).

۲- قُضِيََتْ: از ماده قَضَى و معنای جامع آن (تمام کردن است)
منتهی باقتضاء موارد معنایش تفاوت میکند چنانچه کلمه قَضَى در جمله
فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ «قصص - ۱۵» (حضرت موسی بآن مرد قبطی
مشتی زد و بزندگی او خاتمه داد) بمعنی کشتن است و قاضی که بداور
گفته میشود از آنست که کار طرفین را یکسره میکند و همچنین در قرآن

آمده : وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ « اسراء - ۲۳ » (خداوند حکم کرد که بجز او کسی را نپرستید) و نیز در جای دیگر میفرماید : كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ « عبس - ۲۳ » (چنین نیست هنوز آن انسان گنه کار و کافر فرمان پروردگارش را انجام نداده است).

(اعراب)

در جمله وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا : تشخیص مرجع ضمیر «ها» ممکن است مورد اشتباه واقع شود زیرا این ضمیر مؤنث را نمیتوان به لهُو که مذکر است راجع کرد و همچنین نمیتوان بهردو از تجارت و لهُو برگردانید زیرا در آن صورت میبایست «الیهما» گفته شود. از طرف دیگر چون در صورت رجوع ضمیر، تنها بکلمه تجارت، فهم معنی دشوار میشود لذا بعضی از قارئین قرآن «الیها» را (الیه یا الیهما) خوانده اند و در این صورت مرجع ضمیر تنها «لهُو» و یا «لهُو و تجارت» هر دو خواهد بود ولی اختلاف قرائت را نمیتوان مدرک قرار داده و بآن استناد کرد. پس ضمیر «ها» به تجارت بر میگردد و این قول صحیح و منطقی است. زیرا در این آیه علت عمده تفرق ایشان از نماز جمعه همانا تجارت بود و لهُو نیز که عبارت از کوفتن طبل برای رسیدن قافله و تماشای جریان تجارت بود، فرع تجارت است و اگر «الیهما» بود در این صورت «لهُو و تجارت» دو موضوع متفاوت و مختلف میشدند. چنانکه گفته شد خود «لهُو» موضوع مستقل و جداگانه نبوده و فرع «تجارت» می باشد و اینکه دو کلمه لهُو و تجارت بیکدیگر عطف شده است و در عطف،

معطوف و معطوف علیه معمولاً دو موضوع جدا گانه میشوند در اینجا صدق نمیکند. در هر صورت قول اخیر که برای آن دلائلی آورده شد بنظر ما صحیح و منطقی است و ضمیر «ها» در «الیها» به تجارت راجع است.

﴿شأن نزول﴾

روایت شده است که روزی حضرت پیغمبر (ص) خطبه نماز جمعه را میخواند (معلوم است که در نماز جمعه خطبه قبل از نماز و در عیدین فطر واضحی بعد از نماز است) کاروان تجارتي آمد و طبل نواخته شد. چون مردم صدای طبل را شنیدند حضرت پیغمبر (ص) را در حال خطبه خواندن سر پا گذاشته و برای خریدن مال التجاره و تماشا بسوی کاروان شتافتند و از آنان جز ۱۲ نفر کسی نماند و در این باره آیه (وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...) نازل شد.

شرح آیات و توضیح نکات

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ (با وجود این آیه شریفه که بطور صریح مسلمین را بنماز جمعه امر و تشویق میکند این سؤال پیش میآید که آیا وجوب نماز جمعه چه در حضور امام و چه در غیبتش از آیه فوق مستفاد میشود یا نه؟ اگر با نظر انصاف در آیه مذکوره نگریسته شود معلوم میگردد که صراحةً وجوب نماز جمعه را میسرساند. روی این اصل انعقاد نماز جمعه خواه در حضور امام (ع) و خواه در غیبت او واجب و ترك آن گناه است.

هر مسلمانی این آیه قرآن را که بصراحت بنماز جمعه امر میکند ملاحظه نماید و از طرف دیگر مسامحه و کارشکنی های بعضی از مسلمین را در اینخصوص مورد دقت قرار دهد بی اختیار بمتر و مهبجور بودن قرآن مجید تأسف میخورد. زیرا خداوند میفرماید ای مؤمنین وقتیکه مؤذن اقامه نماز جمعه را اعلام کرد بسوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را کنار بگذارید، آن برای شما بهتر است اگر بدانید. ولی با اینکه در آیه شریفه هیچگونه قید و شرطی ذکر نشده است عده ای از مسلمانان وجوب آنرا منحصر بحضور امام (ع) میکنند. ما در اقامه نماز جمعه تأکید فوق العاده ایرا مشاهده می کنیم زیرا که خداوند مسلمانان را در موقع نماز جمعه بترك دادوستد امر فرموده و تأخیر در آنرا حرام شمرده است. بطور کلی قرآن مجید منافع و مضار عملی را همیشه از نظر اجتماع به بشر گوشزد کرده است مثلاً موقعیکه در حرمت شراب و قمار سخن میگوید زیانهای اجتماعی آنرا بیان کرده و میفرماید:

اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

«سوره مائده آیه ۹۱» (همانا شیطان میخواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و ستیزه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و اقامه نماز بازدارد آیا شما از انجام آنها خودداری میکنید؟) و همچنین در نماز جمعه نیز اینهمه تأکید برای حصول منافع اجتماعی است. زیرا بعد از حج مهم ترین محلّ وسو مندترین جایگاهیکه برای ملاقات مسلمین مناسب است همانا جمعی است که در آنجا نماز جمعه اقامه میگردد و مردم یکشهر با ساکنین حومه

خود در یکجا گرده می‌آیند و علاوه بر منافعی که از اجراء این فریضه در این اجتماع بدست می‌آید منافع دیگری نیز راجع بامور دنیوی عائد ایشان می‌گردد. میتوان گفت از وقتی که مسلمانان این فریضه اسلامی را متروک گذاشته‌اند صدمات زیادی دیده‌اند و روحیه دینی ایشان سست گردیده و رفته رفته در نتیجه ترك آن وسائر شعائر دینی مانند عیدین، فطر و اضحی و برپا کردن نماز آنها، بانحطاط وضعف کنونی دچار شده‌اند. یابتر بگوئیم که یکی از مهمترین عوامل اضمحلال مسلمین و نقصان نیروی دینی ایشان همانا ترك این نماز هفتگی میباشد. خدا را سپاسگزاریم که در این اواخر برخی از علماء و برادران دینی بفکر احیاء این سنت متروکه اسلامی هستند و در بیشتر شهرها باقائه آن همت گماشته‌اند (چنانچه در تبریز هم چند سال است برپا میشود) امیدواریم مسلمانان بیش از این بچنین امر مهمّ باچشم تسامح ننگردند و از منافع اجتماعی آن بی‌نصیب نمانند.

۲- وَذَرُوا الْبَيْعَ : بعضی‌ها دادوستد را در موقع اعلام نماز جمعه حرام می‌شمارند ولی این قول صحیح نیست. چه خداوند از مؤمنین، اجابت ندای نماز را خواسته و تأخیر در آن را قدغن فرموده بهر طوری که باشد خواه شخص در آن موقع تجارت کند خواه بعبادت دیگری مشغول باشد. منتها در زمان حضرت رسول (ص) تجارت و رواج آن مانع از اقامه نماز جمعه میشد بهمان جهت وَذَرُوا الْبَيْعَ فرموده است و اکنون هم لهو و لعب و کارهایی مانند آن مردم را از آن باز میدارد. خلاصه مقصود خدا منع از تأخیر است نه وسائل تأخیر. مثلاً پدری پسرش را از بالا رفتن بیام بازداشته

چنین میگوید : « با نردبان کار نداشته باش ! مبادا بیام بروی » بدیهی است که در این مثال منظور پدر منع پسر از بالا رفتن است نه منع از نردبان که وسیله آنست . و بعلمت همین اشتباه است که بعضی ها در اینجا دچار اشکال شده و مسأله را اینطور مطرح کرده اند که آیا در موقع اعلام نماز جمعه، بیع منعقد میشود یا نه ؟ بعد گفته اند که خود بیع حرام است اما حرام بودن بیع از صحت معامله مانع نمیشود، لیکن اگر عباراتی که در فوق ذکر شد توجیهی شود معلوم میگردد که بیع در چنان موقعی حرام نبوده و به انضمام معامله هم اشکالی نمیرساند تا این مسأله محل بحث واقع شود و فقط خود تأخیر در نماز جمعه و ترک آن حرامست خواه ترك کننده نماز بکاری مشغول باشد یا نباشد .

و برای اینکه موضوع کاملاً واضح و وجوب نماز جمعه آشکار گردد لازم است بذکر شواهدی پردازیم .

در تأیید آیه مزبور اخبار کثیری نقل شده که ما از جهت مراعات اختصار بذکر دو روایت کفایت می نماییم : (۱)

الف - جعفر بن الحسن بن سعید المحقق فی المعتبر قال : قال النبی (ص) ان الله كتب علیکم الجمعة فریضه واجبه الی یوم القیامة « جلد اول وسائل باب صلوة الجمعة صفحه ۴۶۵ » (جعفر بن الحسن بن سعید المحقق ، در کتاب معتبر میگوید : حضرت پیغمبر (ص) فرمود همانا خداوند نماز جمعه را تا روز قیامت بر شما فریضه واجب قرار داده است .

(۱) علاقمندان می توانند برای اطلاع باخبر وارده در این موضوع بکتابهای : جلد اول وسائل ، من لایحضره الفقیه ، رساله جمعه شهید ثانی ، حدائق وغیره مراجعه نمایند .

ب - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ (ع) لِرِزْرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ : إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ صَلَوةً ، مِنْهَا صَلَوةٌ وَاحِدَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمَاعَةٍ وَهِيَ الْجُمُعَةُ وَوَضَعَهَا عَنْ تِسْعَةٍ : عَنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْمَجْنُونِ وَالْمَسَافِرِ وَالْعَبْدِ وَالْمَرْأَةِ وَالْمَرِيضِ وَالْأَعْمَى وَمَنْ كَانَ عَلَى رَأْسِ فَرَسٍ خَيْرٌ . « کتاب من لا یحضره الفقیه صفحه ۸۳ » (امام محمد باقر علیه السلام بزراة ابن اعین فرمود : همانا خداوند متعال از این جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج مرتبه نماز واجب گردانیده است ، از آنها یک نمازی است که خداوند عز و جل برپا کردن آن را در جماعت واجب گردانیده است و آن نماز جمعه می باشد و طائفه را از اقامه آن معذور داشته که آنها عبارتند از : **کودک ، پیرمرد ، دیوانه ، مسافر ، بنده مملوک ، زن ، مریض** و کسیکه محل اقامت او تا محل نماز جمعه از دو فرسخ بیشتر باشد) (۱) و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ذیلاً فتوای مرحوم حضرت مستطاب آقای الحاج سید محمد تقی خوانساری اعلمی الله مقامه را در خصوص وجوب نماز جمعه که در پاسخ استفتاء آقای خیرالله خاکساری (مقیم کرمانشاه) مرقوم فرموده اند نقل مینمائیم . (۲)

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این احقر خلاف احتیاط میدانم ترک نماز

(۱) در خصوص وجوب عینی نماز جمعه علماء و دانشمندان بزرگی از جمله حضرت مستطاب آقای حاجی شیخ محمد خالصی زاده و مرحوم دانشمند محترم جناب آقای حاجی محمد حسین محمدی اردبهالی کتابهای جداگانه ای طبع و منتشر نموده اند که قابل استفاده می باشد .

(۲) برای اطلاع با اسامی فقها و مجتهدینی که بوجوب عینی نماز جمعه فتوی داده اند بکتاب (وظائف مسلمین در روز جمعه) مراجعه نمائید . و این فتوی نیز از همین کتاب نقل شده است .

جمعه را خصوص بعد از برپا شدن مستجمعاً للشرایط یعنی غیر از امام عصر عجل الله فرجه و دلیل آنهم غیر از آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع اخبار کثیره که در کتب فقهیه استدلالیه ذکر شده است مخصوصاً در صلوة حدائق در صلوة جمعه اش مفصلاً نقل کرده است مراجعه نمائید، میبایید خداوند عالم توفیقات خود را شامل حال همه فرماید »

الاحقر محمد تقی الموسوی الخوانساری

و در اهتیت نماز جمعه و خطبه های آن همیشه قدر کافی است که خطیب قبل از اقامه نماز جمعه در خطبه های خود بعد از حمد خداوند متعال و درود فرستادن به پیغمبران و پیشوایان اسلام، مردم را پرستش خداوند یگانه و دوری از شرک و بت پرستی دعوت مینماید و ضمن تلاوت آیات قرآن مجید درباره مصالح اجتماعی مسلمین و وسائل ترقی و پیشرفت آنان صحبت کرده و مسلمانان را از نشر و ذکر مطالب و سخنانی که باعث تفرقه و نفاق بین آنان میگردد نهی کرده و آنها را باطاعت و امتثال از آیه انما المؤمنون اخوة ترغیب و تشویق و با اتحاد و اتفاق دعوت مینماید.

۳- فَاِذَا رَأَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوا اِلَيْهَا: ای پیغمبر مردم چون تجارت یا لهوی به بینند ترا در حال خواندن خطبه سر با گذاشته و از اطراف تو متفرق شده بسوی تجارت و لهو رهسپار میشوند غافل از اینکه منافع دنیوی و متاع قلیل دنیا بالاخره فنا پذیر است چنانچه در سوره نحل آیه ۹۶ میفرماید: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (هر آنچه نزد شماست فانی میگردد و آنچه نزد خداوند است باقی خواهد ماند)، البته آنچه به افراد

بشر در امور دنیوی و اخروی مفید و سودمند است همانا کردار نیک و اعمال صالحه و توجه به مبدأ و یاد خدا میباشد زیرا آن بهره‌ایکه آدمی از تجارت جزئی اینجهان بدست می‌آورد در مقابل نصیبی که از نماز جمعه و خطبه‌های مفید آن چه برای دنیا و چه برای آخرت عایدش میشود چون قطره‌ای در مقابل دریاست.

۴- وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: معنایی که بعضی از مفسرین آنرا بیان کرده‌اند و ظاهراً هم بذهن نزدیک میباشد، اینست: «ترک کنندگان نماز جمعه ندارند که با اقامه آن و شنیدن خطبه، از سود تجارت دنیا باز خواهند ماند، بلکه خدا بهترین روزی دهنده گانست و هرگز آنها را بی بهره نساخته و بی روزی و گرسنه نخواهد گذاشت» ولی این معنی صحیح نیست و ذیلاً معنای صحیح آن بیان میشود: بعد از آنکه خداوند تارکین نماز جمعه را سرزنش میکند چنین فرماید: ای مردم آیا گمان میکنید که از تجارت و لهو بهره‌مند خواهید شد در صورتیکه شما این این امر سرا پا سودمند را برایگان از دست میدهید، شما غافل هستید از اینکه خداوند بهترین روزی دهنده گان است و روزی او یعنی روزی آخرت که در نتیجه اطاعت امر خدا و اقامه نماز نصیب شما میگردد بهتر از روزی دنیا است و بهشت که سود تجارت با خداست بمراتب بر سودهای بی ارزش دنیوی مزیت دارد. زیرا این فنا پذیر و معدوم و آن باقی و جاودانی است. بطوریکه روشن است منظور از رزق در آیه فوق روزی آخرت است چنانکه آیات دیگر قرآن نیز آنرا تأیید می‌کنند از جمله آیه ۱۳۱ از سوره طه که خطاب به پیغمبر میفرماید: وَلَا تَمَنَّ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى

(ای بیغمبر چیزهایی که کفار را از آنها بر خوردار گردانیده ایم با نظر طولانی نگاه نکرده و اهمیت مده چه آنها آرایش زندگی پست هستند و آن لذت های دنیوی برای امتحان کفار است و رزق خدایت بهتر و باقی ماندنی است).
 یعنی پادشاه اعمالی که در این دنیا انجام میدهد باقی و تمامی آرایش های ظاهری این دنیافانی و بی نتیجه است. و نیز در سوره حج آیه ۵۸ میفرماید: **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (و آنانکه در راه خدا مهاجرت کرده و بقتل رسیدند و یا مردند هر آینه خدا بایشان روزی خوبی خواهد داد و براستی خدا، اوست بهترین روزی دهندگان)**. ملاحظه میکنید که در این آیه بهیچ وجه و بهیچ عنوان «خیر الرزاقین» را برزق دنیوی نمیتوان حمل کرد بلکه مقصود از آن همانا روزیهای بهشتی است. ناگفته نماند که روزیهای این دنیا نیز از خدا میباشد ولی روزیهای را که خداوند در قرآن مجید برای پادشاه اشخاص نیکوکار فرموده همگی روزیهای آخرت است.

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

پایان تفسیر مینو و دژ جمعه



- ۲۲ -

تفسیر سورۃ منافقون

که مدنی و مشتمل بر یازده آیه است

(بخش یکم ۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند رحمن و رحیم

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ

وقتی که آمدند بسوی تو منافقین گفتند شهادت میدهیم بر راستی تو

لِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ

هر آینه رسول خدا هستی و خدا میداند که بر راستی تو هر آینه فرستاده او هستی

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا

و خداوند شهادت میدهد که بر راستی منافقین هر آینه دروغگویند (۱) اخذ کردند

أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ

قسمهایشان را سپر پس منع کردند از راه خدا بر راستی ایشان

سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

چه بد است آنچه عمل میکنند (۲). آن بسبب اینست که ایشان

آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

ایمان آوردند سپس کافر شدند پس مهر زده شد بر قلبهای ایشان پس آنان

لَا يَفْقَهُونَ (۲) وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُ أَجْسَامُهُمْ

نمی فهمند (۳). وزمانیکه به بینی ایشانرا بشکفته یا آورد ترا جسمهای ایشان

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَانَهُمْ خُشْبٌ

واگر بگویند، گوش میدهی بسخن آنان، گوئی ایشان چوبهای

مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَادُو

تکیه داده شده اند. گمان میکنند هر صدائی را بر ضرر خودشان، ایشانند دشمن،

فَاخْذَرْهُمْ فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤَفَّكُونَ (۴).

پس حذر کن از ایشان، بکشدا ایشان را خداوند بکجابر گردانیده میشوند (۴).

(مفهوم آیات)

ای پیغمبر موقعیکه منافقین بنزد تو میآیند میگویند گواهی میدهم که تو پیغمبر خدا هستی و خداوند میداند که توفرستاده او هستی، و خداوند شهادت میدهد که منافقین دروغ میگویند (در باطن به پیغمبری تو شک دارند). ایشان سوگندهای خود را سپر قرار داده و مردم را از راه خداوند منع کردند، در واقع چه کارهای زشتی را مرتکب میشوند. این اعمال و نفاق آنان در نتیجه این است که اول بخدا ایمان آورده سپس کافر شدند (در ظاهر ایمان آورده و در باطن کافرند) و بسبب همین کفر بر قلبهای آنان مهر زده شد (توفیق و نصرت خداوند از آنان سلب گردید) که دیگر بفهم حقائق قادر نیستند. ای پیغمبر همینکه منافقین را مشاهده کنی هیکلها و اجسام آنان موجب شکفت تو میگردد، و اگر ایشان سخنانی گویند تو گوش میدهی (زیرا که ایشان برای خوش آیند تو

و مسلمانان سخنان مفید و مطابق حقیقت میگویند) در صورتیکه آنان حقائق را درک نمیکنند و اثری از حقیقت در ایشان مشهود نیست و اینان هر فریاد و صیحه‌ای را بر ضرر خود تصور مینمایند (چنان‌مینداری که پرده از روی کارشان برداشته شده و مسلمین بنفاق آنان آگاه شده‌اند). آنان دشمن تو هستند. از ایشان دوری و احتراز کن، خداوند آنانرا هلاک بکند. ایشان حقائق را رها کرده بکجا میروند؟!

❖ (لغات) ❖

- ۱- جَنَّةٌ : بمعنی سپر از مادهٔ جَنَّ یعنی پوشانیدن . در مشتقات این کلمه وجه اشتقاق غالباً محفوظ است مانند : (جَنَّةٌ ، بمعنی باغ که از درختان پوشیده شده و جَنین ، بچه‌ای که در شکم مادر از انظار مستور است) .
- ۲- صَدُّوا : « باصاد » که در آیه است بمعنی منع کردند (ولی سَدَّ « باسین » بمعنی بستن است)
- ۳- خُشِبَ : چوبهای خشکیده ، جمع مکسر مفردش خَشَبٌ می‌باشد .
- ۴- مَسْنَدَةٌ : ستون قرار داده شده ، اسم مفعول از باب تفعیل از مادهٔ سَنَدَ .
- ۵- يَحْسَبُونَ : گمان میکنند ، از باب علم يعلم و حَسِبَ يَحْسِبُ نیز بهمین معنی میباشد ولی حَسِبَ يَحْسِبُ از باب نصرینصر بمعنی شمردن است .
- ۶- صَيْحَةٌ : فریاد سخت ، و در اینجا بهمین معنی بکار رفته و در بعض آیات قرآن منظور از صیحه بلاء و عذاب است .
- ۷- قَاتَلَ : بکشد ، فعل ماضی است ولی در اینجا معنای مضارع را

میدهد زیرا در مقام دعا و نفرین بیان شده است.

۸ - **يُؤَفِّكُون** : برگردانیده میشوند ، فعل مضارع مجهول از مصدر **أَفَّكَ** « بفتح همزه » بمعنی برگردانیدن ، و **أَفَّكَ** « بکسر همزه » بمعنی دروغ میباشد و از این جهت بدروغ **أَفَّكَ** گفته اند که سخن از حقیقتش برگردانیده میشود .

شرح آیات و توضیح نکات

۱ - **اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ** :

نهضت مقدس اسلام که بدست حضرت پیغمبر (ص) و بهمراهی مسلمین در عربستان پایه گذاری شده بود و با سرعت پیش میرفت با دو دشمن سرسخت رو برو بود: یکی دشمنان خارجی و دیگر دشمنان داخلی یا خانگی. مبارزه با دشمنان خارجی یعنی کفار و بت پرستان ، در نتیجه همت و فداکاری مسلمانان غیور ، باموفقیت پیش میرفت ولی دشمنان داخلی یا منافقین چون بلباس مسلمانان در آمده و ظاهراً اظهار اسلام میکردند و در باطن دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند مبارزه با اینها کاری سهل نبود. اینان کسانی بودند که قرآن پرده از روی نیات پلید ایشان برداشته و حالات ایشانرا چنین بیان میفرماید: **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ** « بقره-۱۴ » (هنگامیکه منافقین مؤمنین را ملاقات میکردند، میگفتند ما ایمان آورده ایم و هنگامیکه با شیطانهای خودشان یعنی با آن کسانی که ایشانرا گمراه کرده اند خلوت میکردند میگفتند ما با شما هستیم ، همانا مؤمنین را استهزاء میکنیم) . منافقین گمان میکردند که با این اعمال خود و با اظهار دروغ خودشان که بخدا و روز بازپسین ایمان

آورده‌اند، خدا و مؤمنین را گول زده‌اند: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ « بقره - ۸ و ۹ » (و از مردم کسانی هستند که میگویند ما بخدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم در حالیکه ایشان مؤمن نیستند، آنان بگمان خود، خداوند و همچنین کسانی را که ایمان آورده اند گول میزنند غافل از اینکه اینها گول نمیزنند مگر خودشانرا، و متوجه نیستند).

وضعیت و رفتار منافقین چنانچه ملاحظه شد در قرآن مجید بطور مکرر و با بیانات گوناگون تشریح شده و خداوند پرده از روی اعمال و افکار آنان برداشته بطوریکه بامفتضح ساختن منافقین، کارشکنی‌های آنانرا باطل و بی‌ثمر گذاشته‌است و روی همین اصل است که در آیه مورد بحث یعنی اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ... نیز بکارهای ننگین ایشان اشاره فرموده و حضرت رسول (ص) را متوجه میسازد که وقتی منافقین پیش تو می‌آیند با بیانات فریبنده خودشان اظهار میکنند که ما بنبوت و رسالت تو ایمان آورده و معترفیم و باین امر شهادت میدهیم، اما دروغ میگویند و قلباً بر رسالت تو ایمان نیاورده‌اند و در سوره توبه در آیه ۶۵ بهمین مطلب اشاره شده: وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ. « توبه - ۵۶ » (منافقین بخداوند سوگند یاد میکنند که از گروه شما هستند ولی آنان از گروه شما نیستند و ایشان قومی هستند که میترسند، یعنی از ترس مسلمین اظهار ایمان میکنند). با توجه بمطالب بالا علت اصلی اینکه « قرآن مجید » بمنافقین بیشتر از کفار اهمیت

قائل شده بخوبی روشن میگردد و بنا بر این جا دارد که بفرماید :
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
 وَبَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ « توبه - ۷۳ و تحریم - ۹ » ای پیغمبر با کفار و منافقین
 مبارزه کن و نسبت بایشان سخت و درشت باش. جای آنان آتش است و
 جهنم چه برگشت گاه بدی است !) و حتی پاداش آنان در آتش جهنم
 سختتر و شدیدتر خواهد بود : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
 « نساء - ۱۴۵ » (همانا منافقین در طبقه پائین تر آتش خواهند بود ، یعنی
 عذاب آنان شدیدتر از دیگران می باشد) .

۴- وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ : در بادی امر چنین بنظر میرسد
 که این جمله زائد می باشد ، ولی بالذکر توجّه و دقت ، معلوم میگردد
 که برای تأکید و حفظ احترام مقام نبوت ، ذکر جمله فوق ضرورت دارد .
 * میفرماید : ای پیغمبر ، خداوند میداند که تو رسول و فرستاده او هستی
 ولی چیزیکه هست این شهادت منافقین به نبوت تو از روی ایمان و
 عقیده قلبی نیست بلکه میخواهند بدینوسیله خودشان را در زمره مؤمنین
 قلمداد نمایند و از همین جا است که خداوند در آیه مزبور نیات پلید
 آنان را آشکار ساخته و باینجا جمله وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ
 دروغگویی آنان را فاش و ظاهر میگرداند .

۳- اتَّخَذُوا إِيمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ : بعد از آنکه
 خداوند قسمتی از نیات و افکار زیانمند منافقین را بیان فرمود اینک
 ضمن همین آیه هدف اصلی آنان را روشن میسازد که تمام فعالیتها و
 کوششهای این گروه بمنظور بازداشتن از راه خدا و جلو گیری از پیشرفت

حقائقی دینی است و در این راه از دروغگوئی باکی نداشته و حتی بسوگندهای دروغ متوسل میشوند و این سوگندها را برای نجات از تعرض مسلمین و پیغمبر اکرم (ص) سپر قرار داده و میخوانند باین سوگندهای دروغ، خودشان را مؤمن و مسلمان حقیقی جلوه داده و حضرت پیغمبر (ص) و مسلمانان را فریب داده و در صف مسلمانان راه یابند تا در نتیجه بکارهای خائنانه و مغرضانه خود ادامه داده و در کندن ریشه‌های دین مقدس اسلام از هیچ اقدامی فروگذاری نکنند.

۴- ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ:

(آن باین جهت است که آنان یعنی منافقین ایمان آوردند و سپس کافر شدند و در نتیجه بر قلبهای آنان مهر زده شد که بقیح و بدی اعمال خود متوجه نمیشوند)

منظور از اشاره ذلک همان اعمال بد آنان است که سوگندهای دروغ بنام مقدس خداوند یاد کرده و مردم را از راه راست منع میکردند و در بعد آیه میفرماید آن باین جهت است که منافقین از روی نفاق در ظاهر ایمان آوردند و در کفر خود باقی بودند تا در نتیجه توفیق خداوندی از آنان سلب گردید و بر قلبهای آنان مهر زده شد که حقائق را درک نکرده و بزشتی اعمال خود متوجه نیستند.

و مقصود از ذکر جمله آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا این نیست که آنان قبلاً ایمان آوردند و بعد از مدتی ایمانشان سست گردیده و کافر شدند، بلکه منظور اصلی این است که آنان در ظاهر ایمان آوردند و در خلوت علیه

مسلمانان نقشه‌ها کشیدند و در تأیید این موضوع آیه ۷۴ از سوره توبه را در اینجا ذکر میکنیم : **يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا ، وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ** (منافقین سوگند یاد میکنند که سخن کفر نگفته‌اند ، خداوند میفرماید آنان دروغ میگویند ، البته سخن کفر را گفته‌اند و بعد از اظهار اسلام ، کافر شدند) مقصود این است که در غیبت پیغمبر (ص) و مؤمنین ، بسخنان کفر خودشان و توهین باسلام می برداختند ولی در نزد ایشان اظهار ایمان و اسلام میکردند .

۵- **فَطَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ قَهْمٌ لَا يُفْقَهُونَ** : (پس بر دل‌های ایشان مهر زده شد و آنان حقایق را درک نمیکنند) .

برای فهمیدن اینکه مقصود از **مهر زدن بر قلبهای منافقین** چیست و چرا با این طرز بیان شده است . محتاج به بیان مقدمه‌ای میباشیم : در این مسأله تردیدی نیست که قرآن مجید بزبان عربی نازل شده و این زبان نیز مانند سایر زبان‌های مجازات ، کنایات ، استعارات ، و تشبیهات و غیره میباشد که وجود اینها در کلام لازمۀ فصاحت و بلاغت میباشد . یکی از مهمترین معجزه‌های قرآن مجید که غیر قابل انکار میباشد همان فصاحت و بلاغت آن است و موضوع **تحدی** نیز که در قرآن در چند مورد ذکر گردیده است در درجه اول مبتنی بر پایه فصاحت و بلاغت آن میباشد . ما از لحاظ رعایت اختصار از ذکر خود آیات صرف نظر کرده و فقط بذکر خلاصه آن آیات می پردازیم :

تحدی بمعنی مغالبه و منظور معارض و مبارز خواستن است که

خداوند در آیات (اسراء ۸۸- ، هود ۱۳ و بقره ۳۲) مردم را مخاطب قرار داده و میفرماید : اگر در آنچه به پیغمبر نازل کرده ایم شك و تردید دارید و قرآن را کلام بشر می‌پندارید و میگوئید که این پیغمبر این آیات را بخدا افتراء می‌بندد و از طرف خدا نازل نشده است بایاران و همدستان خود متحد شوید و مانند این قرآن و یا ۱۰ سوره از آن و یا مثل يك سوره از آن را بیاورید و در ضمن همین آیات خداوند تأکید میکند که اگر تمام انس و جن متحد و متفق باشند بر اینکه این کار را انجام دهند هرگز قادر نبوده و در مقابل فصاحت و بلاغت آیات آن عاجز خواهند بود. بنا بر این وقتی مثلاً در قرآن می‌بینیم که میفرماید : **وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ** (از قریه بپرس) و اینکه نمیفرماید : **وَاسْأَلْ أَهْلَ الْقَرْيَةِ** (از اهل قریه بپرس) فصاحت را مراعات کرده است .

باملاحظه مقدمه فوق در تفسیر آیه **فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ** و آیاتی نظیر آن دچار اشکال نخواهیم شد. زیرا در مقام معرفی منافقین و در مورد بیان شدت کفر و عناد آنان تعبیری کاملتر و جامعتر از این نمیتوان یافت که میفرماید: در نتیجه انجام اعمال بد و کار شکنیهای ایشان در برابر حقائق اسلام ، بر قلبهای آنان مهر زده شد و حقائق را درک نکردند و بقیح و زشتی کارهای خود متوجه نشدند .

نظائر آیه فوق در قرآن بسیار است از جمله در سوره بقره بعد از آنکه بحضرت پیغمبر (ص) خطاب میکند: « ای پیغمبر کسانی که کافر شدند، برابر است که آنان را بترسانی یا بترسانی، ایمان نخواهند آورد » چنین میفرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ، وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ**

عَظِيمٌ » بقره - ۷۰ (خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر زده و بر چشمهای ایشان پرده ای قرار گرفته و برای آنان عذاب بزرگی است). منظور اینست که کافرین از کثرت عناد و تعصب حقائق را درک نکرده و بشنیدن و دیدن حقائق توفیق نمیابند . و راجع باین موضوع در سوره اسراء نیز چنین میفرماید : **وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِلَاخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا . وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا »** اسراء ۴۵ و ۴۶ ، (ای پیغمبر، هنگامی که قرآن میخوانی قرار میدهیم میان تو و آنانی که بروز رستاخیز ایمان ندارند پرده پوشاننده ای ، و بر دلهای آنان پرده هایی قرار میدهیم تا اینکه آنان از فهمیدن حقائق قرآن بازمانند و در گوشهای ایشان سنگینی بوجود میآوریم) . در اینجا نیز مقصود بیان شدت کفر و عناد کافرین و منافقین است که مانع از فهمیدن و گوش دادن آنان بحقائق میباشد و این مطلب چنین تعبیر شده است که : مابین تو و منکرین پرده ای قرار داده ایم یعنی اینان بقدری درانکار و کفر، تعصب و لجاجت میکنند که گویی پرده ای میان آنان و حقائق کشیده شده و مانع از فهم ایشان گردیده است .

ناگفته نماند که در آیه فوق واکثر آیات دیگر موضوع اضلال بخداوند نسبت داده شده است و شاید این امر برای بعضی تولید اشکال کند ولی باید توجه کرد که خداوند بپیش در هدایت و ضلالت خود اختیار داده است و بسیاری از آیات قرآن این موضوع را کاملاً تصریح میکند که در بعد، آنها را ذکر خواهیم کرد . و چون کفار نعمتهای الهی را از روی اختیاری که برای آزمایش بشر در آنان قرار داده شده در راه باطل بکار بردند و حاضر بقبول حقیقت نشدند، لذا خداوند نیز توفیق

خود را از آنان برداشت و ایشان در وادی ضلالت سرگردان شدند. از همین جاست که خداوند موضوع اضلال را بخود نسبت میدهد. و باید دانست که ذکر جمله *فطبع علی قلوبهم* و سایر عبارات نظیر آن در قرآن مجید، در مقام مذمت منافقین و کفار است نه در مقام اعتذار. چنانکه در زبان فارسی یا ترکی وقتی کسی حاضر نشد يك مطلب واضح و سخن حقی را قبول نماید میگوییم: «اساساً خداوند در او شعور و عقل نیافریده». البته بایان این جمله نمیخواهیم او را معذور داریم بلکه میخواهیم او را مذمت کنیم زیرا او حاضر نیست از عقل و شعوری که خداوند برای درک حقیقت در او آفریده است استفاده نماید و آن عقل خدا دادی را چنان ضائع کرده که گویا اساساً در او عقل آفریده نشده است.

از شرحی که درباره آیات فوق دادیم بطلان گفته جبریون نیز آشکار میشود. آنان از این آیات استدلال کرده و میگویند کسی که گمراه شده خداوند او را گمراه کرده و برداش مهر ضلالت زده است و کسی که هدایت یافته خداوند او را هدایت کرده است. قبل از جواب گوئی بخود اشکال، ناگزیر هستیم که بگوییم جبریون چرا برای اثبات عقیده باطل خود از قرآن استدلال کرده اند؟ هنگامی که ما در مذاهب مختلفه ای که از اسلام جدا شده مطالعه میکنیم باین نتیجه میرسیم که پیروان هر مذهب قبلاً عقیده خاصی از خارج انتخاب کرده و پس از آن برای ازپیش بردن همان عقیده، با استدلال از آیات قرآن که تمام مذاهب اسلامی بحقیقت آن اتفاق دارند پرداخته اند و آیات قرآن را از روی تعصب برطبق عقائد مخصوص خود تاویل و توجیه نموده اند.

زیرا ایشان باین اصل توجّه داشته‌اند که تمام فرق اسلامی بحقانیت قرآن مجید معتقد میباشند و هرگاه برای اثبات عقائد خود شواهدی از آیات بیاورند در پیشرفت مرام آنها تأثیر کلی خواهد داشت و میتوان گفت همین اغراض شخصی و تعصب باطل، باعث پراکندگی و نفاق در بین مسلمین گردیده است. (۱)

چنانچه گفتیم پیروان هر مذهب قبلاً عقیده خاصی اتخاذ نموده و برای از پیش بردن مرام و ترویج عقائد خودشان بقرآن متوسّل شده‌اند، جبریون نیز همین راه را در پیش گرفته‌اند یعنی قبلاً جبری شده و پس از آن باستدلال از آیالات قرآن نظیر آیه *فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ* و غیره پرداخته‌اند. در پاسخ میگوئیم: اولاً در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که براختیار کامل دلالت میکند:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا «دهر-۳» (ما بانسان راه را نشان دادیم یا شاکر میشود و یا کافر) و در سوره اسراء آیه ۷ نیز میفرماید: *إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا* (اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خودتان است) و همچنین آیه ۱۵ از سوره اسراء که میفرماید: *مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا* (هر که هدایت یابد

(۱) علاقمندان بعلم تفسیر اگر بخواهند در این موضوع مطالعه کافی بعمل آورند و بدانند که چگونه باید آیات قرآن را تفسیر کرد که باعث اختلاف و تشتت آرا نبوده و عقائد مسلمانان یکسان باشد بکتاب «مقدمات تفسیر» از انتشارات مجلس تفسیر تبریز مراجعه نمایند.

همانا بنفع خودش هدایت می‌یابد و هر که گمراه شد همانا بزبان خود گمراه می‌گردد. غیر از آیات مذکوره آیات بیشتری نیز کاملاً بر مختار بودن انسان دلالت می‌نماید و اگر کسانی بگویند که «ما آیات مذکوره را که از آنها اختیار کامل فهمیده میشود قبول داریم ولی از سائر آیات نیز مانند خَتَمَ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ و غیره جبریت استشمام می‌گردد» در پاسخ می‌گوییم در این صورت لازم می‌آید که در آیات قرآن تناقضی پیدا شود و ما معتقدیم که اگر يك شخص بی‌غرض و بیطرف اعم از مسلمان و غیر مسلمان این آیات را با توجه بفصاحت و بلاغتی که در آنها بکار رفته است مطالعه نماید، باین نتیجه می‌رسد که : در این آیات مورد بحث هیچ‌وجه تناقضی وجود ندارد و آیاتی که صریحاً اختیار را می‌رسانند شاهد و قرینه بارزی هستند که استدلال جبریون با آیات، کاملاً باطل و بی‌وجه می‌باشد.

ثانیاً : اگر واقعاً آیات مذکوره بجبریت دلالت داشت موضوع کیفر و پاداش که در اکثر سوره‌های قرآن بطور مکرر بیان شده است کاملاً بی‌پوده و بیجا میشد. بعبارت دیگر در صورتیکه هدایت کننده و گمراه کننده خود خدائند باشد چگونه گناهکار را کیفر و نیکوکار را پاداش میدهد و آیا کیفر دادن در این مورد ستمکاری و پاداش دادن بیجا و بیموقع نخواهد بود ؟

ثالثاً آیات زیادی در قرآن مجید حاکی از مدح صالحین و ذم مجرمین و اظهار تحسّر از رفتار آنان است. اگر چنانچه جبری در کار باشد چه جای مدح و ذم و تحسّر است و ذکر مثالهای توهین آمیز در مقام سرزنش برای

چيست؟ زیرا مدح و ذمّ شخصی در صورتی تحقق مییابد که وی در افعال خود مختار باشد نه مجبور. از جمله آیاتی که مؤمنین را میستاید اینست: وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِئُوسٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ آل عمران- ۱۴۶ (وچقدر از پیغمبرانی که خدا پرستان بسیاری با همراهی ایشان جنگیدند و در راه خدا بسبب آنچه بایشان رسید سستی بخود راه ندادند و ناتوان و خوار نشدند و خداوند صابرین را دوست میدارد) (۱) و از جمله آیاتی که راجع بذمّ کفار است آیه ۱۷۹ سورة اعراف میباشد: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (آنان قلبهائی دارند و نمی فهمند و چشمهائی دارند و نمی بینند و گوشهائی دارند و نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند بلکه از آنها نیز گمراهترند و ایشان غافلانند) و در سورة انفال آیه ۲۲ میفرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْتَلُونَ (همانا بدترین چهارپایان نزد خداوند آن کران و لالانی هستند که نمیفهمند) و در سورة مدثر در آیات ۴۹ تا ۵۱ میفرماید: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ. كَانَهُمْ حُمُرٌ مَنفُورَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (بآنان چه شده است که از یادآوری برمیگردانند گویی که ایشان خران رمنده ای هستند که از شیر فرار میکنند). (۲)

(۱) آیات زیاد دیگری نیز در مدح مؤمنین در قرآن ذکر شده مخصوصاً بآیات ۱ تا ۸ و ۵۷ تا ۶۱ سورة مؤمنین مراجعه شود.
(۲) قسوة در لغت چندین معنی دارد از جمله «شیر» و «جماعت تیر اندازان شکارچی» که در اینجا بهر دو معنی احتمال میرود.

در جای دیگر راجع بکسی که پس از اتمام حجّت و مشاهده آیات الهی آنها را نپذیرفت و کافر شد چنین میفرماید: **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ** (اعراف-۱۷۶) (مثل آن شخص مانند مثل سگ است که اگر بر آن حمله کنی نفس میزند و اگر آنرا ترک کنی باز نفس میزند). و در مقام تحسّر، از این لحاظ که کفار پیغمبران را نمی پذیرند چنین میفرماید: **يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** (یس - ۳۰) (حسرت باشد بر بنده دگران، پیغمبری بر ایشان نمی آید مگر اینکه او را استهزاء میکنند) از اینهمه توضیحاتی که در باره آیه **فَطُغِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ** داده شد چنین برمی آید که این آیه و نظائر آن همگی کنایه از سلب توفیق الهی از گروه کافرین است و هرگز جبری در میان نمی باشد و انشاءالله ما در آیه، کاملتر از این درباره آن آیاتی که جبریون از آنها استدلال کرده اند و تمام بی اساس است بحث خواهیم کرد.

۶- **وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَبَٰعِبُكَ أَجْسَامُهُمْ** : در این آیه اشاره میکند باینکه شکل و قیافه منافقین بظاهر حاکی از اسلامیت آنانست و خطاب پیغمبر میفرماید که تو وقتی هیأت و قیافه منافقین را مشاهده میکنی چنین می پنداری که ایشان افراد صالح و واقعاً مسلمان هستند و هنگامیکه باتو سخن میگویند با دقت کامل بمطالب آنان گوش میدهی و از شنیدن سخنانی که در باره پیشرفت اسلام و ترویج حقائق قرآن میگویند شاد میشوی و گمان میکنی که این سخنان را از ته دل و با خلوص نیت میگویند در حالیکه ایشان حقیقه ایمان نیاورده اند و این بیانات دلفریب آنان از روی نفاق و دورویی و برای اینست که خودشان را مسلمان

و مؤمن جلوہ دهند، ولی ای پیغمبر فریب ظاهر منافقین را مخور و از ایشان بر حذر باش.

۷- **كَانَهُمْ خُشْبَ مَسْنَدَةٍ** : منافقین مانند چوبهای خشکی هستند .
همچنانکه چوب خشک هرگز رشد و نمو نکرده و حس و حرکتی از آن مشهود نیست حقائق قرآن نیز در قلوب منافقین تأثیری ندارد و این گروه نیز گوئی از نعمت اینائی و شنوائی و فهم و احساس بکلی محرومند زیرا در سایه تبلیغ تعالیم مقدسه اسلام رشد و ارتقائی در فکر و عقل ایشان ملاحظه نمیشود.

۸- **يَحْذَرُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ** : دزدی که بخانه ای قدم

میگذارد هر صدائی اگرچه جزئی باشد او را می ترساند و گمان میکند که اهل خانه از آمدن او باخبر شده و او را تعقیب میکنند، منافقین نیز دزدانی بودند که کوچکترین صدا و حرکتی باعث ترس آنان بود و هر صیحه را بزبان خود می بنداشتند و تصور میکردند که اسرار نهانی و افکار زیباتر آنرا بر مسلمین فاش و آشکار شده است و بمصادق **الْخَائِنَ خَائِفٍ** هر حادثه ای که روی میداد بزرگ یا کوچک، مایه خوف و هراس آنان میگردد، چنانچه در سوره توبه آیه ۴۶ میفرماید :
يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّا لِلَّهِ مُخْرِجُونَ مَا تَحْذَرُونَ (منافقین می ترسند از اینکه سوره ای علیه ایشان نازل شود و در آن سوره چیزهایی که در دلهای ایشان است خبر داده شود . ای پیغمبر بگواستہزاء کنید ! همانا خداوند آنچه را که از آن می ترسید بیرون خواهد کرد) . یعنی خداوند نیات پلید و نفاق و دروغگوئی آنانرا بر همه آشکار و فاش خواهد ساخت.

قَاتِلَهُمُ اللَّهُ : (خدا بکشد آنان را !) ممکن است سؤال شود در صورتیکه خداوند قادر است و میتواند منافقین را بکلی از روی زمین محو نماید چرا در مقام دعا و نفرین میفرماید : « خدا آنانرا بکشد » در پاسخ میگوئیم این جمله بمنظور طعن و اظهار تنفر از منافقین بیان شده و موضوع کشتن و محو آنان در میان نیست، چنانچه شخص مقتدری در عین حال که بکشتن و محو کردن گناهکاری قدرت و اختیار کامل دارد خطاباً آن شخص میگوید: « خدا ترا بکشد » البته این شخص با این بیان خود کشته شدن مخاطب را آرزو نمیکند بلکه میخواهد بطور کنایه تنفر و انضجار شدید خود را از اعمال آن شخص گناهکار اظهار و ابراز نماید و در این آیه فوق نیز منظور اظهار تنفر از اعمال منافقین می باشد .

أَنِّي يُؤْفِكُونَ : ضمن بیان عتاب آمیز ، خداوند در باره منافقین میفرماید : آنان بکجا میروند ؟ ! راه راست و جاده مستقیم هدایت را گذاشته بکدام سمت متوجه هستند ؟ ! آری منافقین راه را گم کرده و دروادی ضلالت سرگردانند و گمراهی را بعوض هدایت قبول کرده اند . بطوریکه در حق آنان میفرماید : أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ « بقره - ۱۶ » (منافقین کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت خریدند « هدایت را ترك کرده و ضلالت را پیش گرفتند » پس تجارت آنان سودمند نشد و آنان از هدایت یافتگان نشدند) .

تذکره - در شرح آیات این بخش پاره ای از افکار و نیات پلید منافقین آشکار گردید و کاملاً توضیح داده شد که حضرت پیغمبر و مسلمانان باید

-۵۰-

با کمال هوشیاری و بیداری آنان را در میان خود راه نداده و باشدت هر چه تمامتر با آنان مبارزه نمایند و مادر بخش دوم نیز در این باره سخن خواهیم گفت .

بخش دوم

از سوره منافقون

﴿مُشْتَمِلٌ بِرُءُوسِهِ عَلَى آيَةٍ﴾

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ
و زمانی که گفته شود بایشان که بیایید استغفار کند برای شما پیغمبر خدا
لَوْؤَا رُءُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ
میگردانند سرهایشان را و می بینی ایشانرا که اعراض میکنند
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
در حالیکه ایشان تکبر کنند گانند (۵) برابر است بر ایشان
أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
آیا طلب آمرزش کنی برای آنان یا طلب آمرزش نکنی برای ایشان
قُلْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
هرگز نمی آمرزد خداوند ایشانرا. بر راستی خداوند هدایت نمیکند

الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا

گروه فاسقین را (۶) آنانند کسانی که میگویند انفاق نکنید
عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ

بکسانی که در نزد پیغمبر خدا هستند تا اینکه پراکنده شوند و برای خدا است

خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷)

گنجینه های آسمانها و زمین ولیکن منافقین نمی فهمند (۷)

يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا

میگویند هر آینه اگر برگردیم بسوی مدینه البته بیرون میکند

الْأَعْزَمُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ

عزیزتر، از آن (از مدینه) ذلیل تر را و برای خداست عزت و برای پیغمبرش

وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)

و برای مؤمنین ولیکن منافقین نمی دانند (۸)

(مفهوم آیات)

هنگامی که بمنافقین گفته میشود که بیایید پیغمبر خدا در حق شما

استغفار کند (او خود از تجاوز و آزاری که بوی شده چشم پوشی کرده ،

از خداوند نیز برای شما طلب مغفرت کند) نمی آیند و از فرط غرور و

تکبر از تو روی بر میگردانند (نمیخواهند به پیغمبر انقیاد و اطاعت

کنند و از این اعمال بد خود عذرخواهی نمایند) . ای پیغمبر استغفار و

عدم استغفار تو درباره منافقین یکسان است (مادام که صفت زشت نفاق

در آنان وجود دارد اساساً شایسته آمرزش نیستند و هرگز خداوند آنانرا نخواهد بخشید. زیرا خداوند بر منویات آنان آگاه است و میداند که ایمان ایشان حقیقی نیست و اگرهم برای استغفار نزد تو بیایند برای حفظ ظاهر است) و هرگز خداوند گروه فاسقین را هدایت نمیکند. ایشان کسانی هستند که میگویند باطرافیان پیغمبر یعنی مؤمنین انفاق نکنید تا اینکه پراکنده شوند اما غافلند و نمیدانند که گنجینه های آسمانها و زمین مال خداست و خداوند با هر وسیله قادر است که مؤمنین را از مساعدت ایشان غنی و بینواز کند. و همچنین منافقین میگویند وقتی که بمدینه برگشتیم آنکه عزیزتر است ذلیل تر را از آنجا خارج میکند (عبدالله بن ابی که از رؤسای منافقین بود گفت من که عزیزتر هستم حضرت پیغمبر را که معاذالله ذلیل تر است از مدینه خارج خواهم کرد)، ولی نمیدانند که عزت مخصوص خدا و پیغمبر و مؤمنین است ولیکن منافقین از حقیقت امر غافل می باشند.

☆ (لغات) ☆

- ۱- تَعَالَوْا : بیایید، فعل امر، جمع مذکر مخاطب از باب تفاعل از کلمه علو، مفروش تعال و معنای اصلی آن این بوده است که شخصی از بالا دیگری را که در پائین است ندا کند که بیا، ولی بعدها بمعنی مطلق « بیا » استعمال شده است. اعم از اینکه در پائین باشد یا در بالا.
- ۲- لَوَّوْا : (برگردانیدند، پیچیدند)، فعل ماضی، جمع مذکر غائب از باب تفعیل از ماده لوی لفیف مقرون.

۳- يَصُدُّونَ : (روی میگردانند) ، از باب نصرینصردارای دومعنی است : (روی گردانیدن ، و منع کردن) ، در این آیه بمعنای اولی است ولی در آیه ۲ از همین سوره « فَصُدُّوْا عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ » بمعنای دوم بکار رفته یعنی از راه خدا منع کردند.

۴- اَسْتَغْفَرْتَ : (آيا طلب بخشش کنی) ، از باب استفعال، همزه مفتوحی که در اول آنست همزه استفهام میباشد و همزه مکسور باب استفعال حذف شده است یعنی در اصل « اُسْتَغْفَرْتَ » بوده است .

۵- يَنْفَضُّوْا : (متفرق میشوند) ، از باب انفعال از کلمه فَضَّ و مضاعف است، و تصور نشود که این کلمه از باب افعال است، زیرا در آن صورت از ماده نَضَّ میشود در صورتیکه این کلمه از ماده فَضَّ است .

((شَأْنِ نزول))

روایت شده است ، هنگامی که حضرت پیغمبر با طایفه بنی مطلق مجاربه میکرد یکی از مهاجرین (مسلمانانی که از مکه آمده بودند) با یکی از انصار (مسلمانانی که اهل مدینه بودند) در خصوص آب با هم منازعه کردند ، آن مهاجر رفقاییش را بیاری طلبید و یکی از یارانش آمده و بر شخص انصاری سیلی زد و او نیز دوستش عبداللّٰه بن ابی را که منافق بود صدا کرد و چون عبداللّٰه بن ابی از چگونگی قضیه باخبر شد ، از سیلی زدن مهاجر بر دوست او انصاری غضبناک شده و خطاب بدوست انصاری خود گفت « ماها که بمهاجرین یاری کرده و انفاق نمودیم تا اینکه قدرت پیدا کردند حالا ایشان بما جری شده و با ما بستیزه بر

میخیزند. اگر میخواهید اینان از اطراف پیغمبر پراکنده شده و خوار و زبون باشند بایشان انفاق نکنید، و عبد الله بن ابی خودش را عزیزتر میشمرد و پیغمبر را ذلیلتر میپنداشت و میگفت «اگر بمدینه برگردم من که عزیزترم، پیغمبر را که معاذ الله خوار و ذلیل است از آنجا خارج خواهم کرد و در اینموقع آیه یَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ نازل شد.

« شرح آیات و توضیح نکات »

۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُءُوسَهُمْ:

(هنگامیکه بمنافقین گفته میشد بیایید پیغمبر خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را بر میگردانیدند یعنی اعراض میکردند) در بادی نظر ممکن است تصور شود (همچنانکه بعضی ها چنین پنداشته اند) که از این آیه چنین فهمیده میشود که گناهکاران موظف هستند که نزد حضرت پیغمبر رفته و اظهار کنند که ما بفلان گناه مرتکب شده ایم تا حضرت رسول در حق ایشان از خداوند آمرزش بخواهد و قطعاً استغفار او مانند استغفار شخص عادی نبوده و تأثیرش بیشتر خواهد بود، ولی هر گاه در آیه مذکوره و آیاتی که در این مورد نازل شده دقت کافی بعمل آید معلوم خواهد شد که منظور از استغفار پیغمبر در اینجا غیر از آن است که در بالا ذکر شد و ما برای اثبات مطلب بتوضیح بیشتری میپردازیم:

در دین مقدس اسلام حق بر دو نوع است: **حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ النَّاسِ** مثلاً بر پا کردن نماز حق الله است و هرگاه کسی نماز را بجا نیاورد میتواند خودش مستقیماً از خداوند استغفار کند و در مقام تدارك آن بر آید و

در این مورد برای استغفار ضرورت ندارد که بشخصی متوسل گردد (۱) اما در مورد حق الناس که مثلاً بمال و آبروی کسی صدمه زده و بوی توهین نموده تنها با استغفار از خداوند گناهش آمرزیده نمیشود و باید از کسی که بوی ضرر رسانیده و اهانت کرده و قلبش را متأثر و منکسر ساخته است ترضیه خاطر حاصل نماید.

در آیه فوق الذکر نیز استغفار منحصر اراجع بهمین حق الناس است. زیرا منافقین برای جلوگیری از پیشرفت حقائق به حضرت پیغمبر شکجه‌ها و آزارها و توهینات روا میداشتند و بنابراین موظف بودند که برای استغفار در وهله اول نزد پیغمبر آمده و از وی طلب عفو و مغفرت نمایند و بعد از آنکه حضرت از حق خود گذشت، از خدا نیز برای ایشان مغفرت بخواهد. در این مورد آیات دیگری نیز در قرآن مجید ذکر گردیده که در آنها امر شده است که مردم بروند و از پیغمبر بخواهند که در حق آنان از خداوند استغفار کند. و ما در اینجا فقط بذکر آیه ۶۴ از سوره نساء اکتفاء مینمائیم: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

(و اگر منافقین وقتی که بنفس‌های خود ظلم کردند عوض اینکه محاکمه را پیش تو بیاورند بنزد طاغوت بردند، میآمدند نزد تو و از خداوند طلب آمرزش میکردند و پیغمبر هم در حق آنان استغفار میکرد)

(۱) منظور این است که در مورد حق الله شخص گناهکار میتواند مستقیماً از خداوند استغفار کند و اگر از پیغمبر و مؤمنین نیز در این مورد التماس دعا کند مانع و اشکالی ندارد چنانکه از وظایف‌های مؤمن است که در حق برادر خود از خداوند آمرزش بخواهد «ربنا اغفر لی ولوالدی و للؤمنین یوم یقوم الحساب».

البته خداوند را به بندگان خود بسیار برگردنده و مهربان مییافتند). از این آیه وسائر آیات قرآن استنباط میشود که اینگونه استغفار در مورد حق الناس بیان شده است یعنی مجرمی که میخواهد گناهش بخشیده شود باید همان کسی را که بوی تعدی و توهین و آزار کرده شفیع قرار داده و از او خواستارشود که او را عفو کند و خاطرش از وی راضی گردد و بعد از آن از خدا نیز برای گناهکار، آمرزش مسألت نماید. و ما قبل آیه ای که ذکر شد حاکی از اینست که یکدسته از منافقین درباره قضیه ای محاکمه را پیش یکی از علماء یهود بردند در صورتیکه میبایست قضاوت را بر پیغمبر که مطاع بود واگذار کنند و این موضوع نسبت به رسول اکرم (ص) توهین عمدی محسوب میشود و بنابراین در مقام استغفار موظف بودند که بحضور پیغمبر (ص) بیایند و از او عفو و آمرزش بخواهند تا اینکه حضرت نیز پس از آنکه خودش ایشان را بخشید از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند. بنابر آنچه گفتیم از آیه **تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ** و نظائر آن هرگز مستفاد نمیشود که هر که مرتکب گناهی شد باید نزد پیغمبر رفته و بگناه خود اقرار نموده و از آن حضرت بخواهد که از خداوند برای او مغفرت بجوید، بلکه این آیات عموماً در مورد خاصی که در بالا شرح داده شد نازل گردیده است.

و بعلاوه این امرا شکالات دیگری نیز دارد، مثلاً در صورتیکه تمام گناهکاران در حضور حضرت پیغمبر بگناهان خود اقرار میکردند حجب و حیائی که لازم است بین حضرت پیغمبر و مردم وجود داشته باشد از میان میرفت و گذشته از این چون عده مقصرین بیشتر است هر گاه تمام آنها برای هر گناهی که مرتکب میشوند موظف باستغفار از پیغمبر باشند در این

صورت اوقات شریف حضرت صرف استغفار باین و آن میشد و البته اوقات رسول اکرم (ص) گرانباتر از آن بود که در این امر جزئی صرف شود و علاوه بر این از وظائف مهمه ای که از طرف خداوند بر او محول شده بود بکلی باز میماند.

برای اینکه در شرحی که دادیم هیچگونه جای تردید باقی نماند آیه ۹۷ و ۹۸ از سوره یوسف را در این جا ذکر میکنیم: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ . قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ :** (فرزندان یعقوب بوی گفتند ای پدر برای ما راجع بگناهانمان طلب آمرزش کن. همانا ما از خطاکاران هستیم . حضرت یعقوب فرمود از خداوند برای شما استغفار خواهم کرد همانا او بخشنده و مهربان است) بدون شك فرزندان یعقوب با زار و آذیت او برداشته و درباره یوسف و برادرش بنیامین خاطرش را آزرده بودند، اینک میخواهند پدرشان آنان را عفو کند و بعد از آن از خداوند نیز برای ایشان طلب مغفرت نماید چنانچه حضرت یعقوب نیز فرمود درباره یوسف و برادرش بنیامین طلب مغفرت خواهم کرد و خدا بخشنده و مهربان است. در این آیه واضحست که منظور فرزندان این نبود که ای پدر تو از مقرّین درگاه الهی هستی و سخن تو در پیشگاه خداوند مورد قبول واقع میشود ، از خداوند مسألت کن که از گناهان ما در گذرد بلکه میخواهند در وهله اول حضرت یعقوب از تقصیر ایشان در گذرد و سپس از خداوند برای آنان طلب مغفرت نماید . و چون موضوع استغفار بمیان آمد مناسبت دارد که آیات راجع باستغفار در حق مشرکین را که خداوند پیغمبر و مؤمنین را از استغفار در حق مشرک نهی میکند در اینجا نقل کنیم:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ . توبه - ۱۳ ،

(پیغمبر و مؤمنین نمیتوانند برای مشرکین طلب مغفرت کنند اگر چه آنان از خویشان و ندان باشند ، بعد از آنکه بحضرت رسول و مؤمنین ثابت شد که آنان از اهل آتش می باشند) منظور این است در صورتیکه سرسختی و عناد مشرکین در مقابل وحدانیت خداوند و حقائق اسلام ، به پیغمبر و مؤمنین آشکار شد اینان هرگز نمیتوانند در حق آنان استغفار نمایند . در اینجا ممکن است بعضی ها سؤال کنند که چرا حضرت ابراهیم در حق پدرش که مشرک بود استغفار کرد؟ در پاسخ میگوئیم اگر بخود آیات در این خصوص دقت شود خود بخود این اشکال برطرف خواهد شد ، بطوریکه در مابعد آیه مذکوره میفرماید : وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا (۱) إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ . (استغفار ابراهیم در حق پدرش بجهت وعده ای بود که پدرش داده بود ، ولی هنگامیکه باو آشکار شد که وی دشمن خدا است از پدرش دوری جست . همانا ابراهیم بیشتر تأسف کننده و بردبار است) از این آیه معلوم میشود که اولاً استغفار ابراهیم بجهت وعده قبلی بود و ثانیاً ابراهیم گمان میکرد که پدرش بجهت رسوخ عقاید باطله در قلبش هنوز کاملاً حقیقت برای او روشن نشده است نه اینکه علماً و

(۱) بعضی ها گمان کرده اند که فاعل «وعد» پدر ابراهیم بوده است ولی اشتباه است و فاعل وعد خود ابراهیم است که موضوع وعده در سوره مریم در آیه ۴۷ ذکر شده است .

عمداً و از روی عناد و لجاجت حقائق را انکار میکنند و هنوز ابراهیم امیدوار بود که تبلیغ وی در پدرش مؤثر خواهد شد و شرح قضیه در سوره مریم ضمن آیه ۴۶ و ۴۷ چنین بیان شده: قَالَ أَرَأَيْكَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟ لئن لم تنته لآزجمنك و اهجرني ملياً. قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً. (پدر ابراهیم باو گفت آیا تو از خدایان من روی بر میگردانی؟! همانا اگر از توحید دست برداری ترا سنگسار میکنم و مدت درازی از من دور باش. ابراهیم در جواب گفت: سلام بر تو، (۱) از خداوند برای تو استغفار خواهم کرد همانا خداوند بمن مهربان است.) از این آیه چگونگی وعده ابراهیم درباره استغفار او در حق پدرش کاملاً آشکار میشود. و در سوره شعراء آیه ۸۶ حضرت ابراهیم ضمن دعاء خود پیروردگار چنین میگوید: وَ اغْفِرْ لِي بِئِي أَنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. (خدایا پدرم را یامرز براستی او از گمراهان است). در جای دیگر خداوند بمؤمنین امر میکند که از طریقه ابراهیم در تمام مراحل پیروی کنند مگر در مورد استغفار او در حق پدرش، و میفرماید که در این باره از او تبعیت نکنید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِنُؤْمِنَهُمْ إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ، وَ بَدَأَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ حُدَّهِ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا اسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلُكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ «متحنه-۴»

(۱) این سلام، سلام مفارقت و وداع است.

(ای مؤمنین طریقه حضرت ابراهیم و کسانی که با او بودند طریقه نیک و پیروی شدنی است. آنان بقوم خود گفتند که ما از شما و از آنچه جز خدا را میپرستید بیزاریم ، ما بشما کافر شدیم و بین ما و شما عداوت و دشمنی برای همیشه ظاهر گردید مگر اینکه بخداوند یگانه ایمان بیاورید. خداوند میفرماید در تمام این موارد از حضرت ابراهیم پیروی کنید. مگر در این سخن ابراهیم که پدرش گفت که البته برای تو استغفار خواهم کرد ولی در مقابل خدا برای تو کاری نتوانم کرد).

در اینجا باید توجه کرد که اولاً خداوند میفرماید برای مؤمنین لازم است که در این خصوص (استغفار ابراهیم در حق پدرش) نباید از ابراهیم پیروی کنند و هرگز نمیتوانند برای مشرکین از خداوند طلب مغفرت کنند. ثانیاً مقصود حضرت ابراهیم این نبود که « پدرجان من برای تو استغفار میکنم و حتماً خداوند ترا میبخشد ، زیرا در عابعد آیه تأکید میکند که ای پدر در مقابل اراده خداوند کاری نتوانم کرد یعنی اگر خدا بخواهد که ترا عذاب کند من هرگز قادر بدفع آن نخواهم بود. از مجموع تمام آیات فوق آنچه مفهوم میشود این است که مشرک در صورتیکه در شرک خود ثابت قدم بوده و از پرستش خدایان متعدد در برابر خداوند یکتا و بی همتا دست بردار نباشد و برای هدایت او احتمالی نرود استغفار در حق او جائز نیست . در اینجا ممکن است پرسند با این شرحی که داده شد بنظر میرسد حضرت ابراهیم که در حق پدرش استغفار کرده گناهی را مرتکب شده است ؟ در پاسخ میگوییم: اولاً استغفار ابراهیم پدرش بجهت وعده قبلی بود ، ثانیاً در موقع استغفار شرک و عناد و تعصب پدرش کاملاً بر او محقق و ثابت نشده بود. « فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه » (اما بمحض اینکه با ابراهیم آشکار شد که پدرش دشمن خدا است از او

بیزاری و دوری جست). با این توضیح اشکال اخیر نیز برطرف شد و ثابت میشود که حضرت ابراهیم در این مورد گناهی را مرتکب نشده است.

۴- سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم : این آیه نیز درباره منافقین است و خداوند در این آیه حضرت پیغمبر را متوجه میسازد که استغفار و عدم استغفار تو درباره منافقین برابر است یعنی اینان قلباً ایمان نیاورده‌اند و اگر هم برای استغفار بحضور تو بیایند از لحاظ حفظ ظاهر بوده و برای این است که از تعرض مؤمنین مصون مانند و از غنائم و غیره بهره‌مند گردند. در سوره توبه نیز آیه ۸۰ میفرماید: **اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** (ای پیغمبر در حق منافقین خواه استغفار کنی و خواه استغفار نکنی یکسان است. حتی اگر درباره ایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشد زیرا ایشان بخدا و رسولش کافر شدند و خداوند گروه فاسقین را هدایت نمیکند). در این آیه مقصود این نیست که ای پیغمبر در حق منافقین استغفار مکن، بلکه میفرماید منافقین نزد تو می‌آیند و ظاهراً اظهار اسلام میکنند و تو نیز بظاهر مأمور هستی و در باره ایشان استغفار میکنی، ولی باید متوجه باشی که خواه برای آنان استغفار بکنی و خواه نکنی حتی اگر هفتاد بار هم برای ایشان مغفرت بخواهی پذیرفته نیست و خداوند آنان را نخواهد بخشید زیرا بنفاق و کفر ایشان آگاه است.

۴- هم الذين يقولون لا تفتوا على من عند رسول الله حتى يفضوا: یگانه هدف منافقین تخریب مبانی اسلام و تضعیف مسلمین بود و در راه رسیدن باین هدف از هیچگونه کارشکنی فرو گذار نبودند. ایشان میدانستند که اسلام هم مثل مذاهب و مسالک دیگر برای پیشرفت احتیاج بانفاق دارد و بنابر این بمنظور جلوگیری از این دین مقدس مردم را از انفاق در راه ترویج اسلام و کمک بمهاجرینی که از مکه بمدینه آمده بودند باز میداشتند، تا مؤمنین از اطراف پیغمبر پراکنده شوند و نهال تازه اسلام پژمرده شود. اما متوجه این موضوع نبودند که گنجینه ها و ثروت های زمین و آسمان متعلق بخداست حتی روزی خود منافقین را نیز خداوند تأمین میکند و اگر باران که رحمت الهی است بر زمین مرده نبارد و زمین زنده نشود، چگونه آذوقه و روزی ایشان تأمین میگردد؟! ایشان نمیدانستند که بحکم وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا روزی هر جنبنده ای که در زمین است برعهده خداوند میباشد و نیز غافلند از اینکه اگر ایشان انفاق نکنند خداوند بهر چیز مقتدر است و میتواند تمام احتیاجات مسلمین را بهر وسیله ای که بخواهد تأمین نماید.

بخش سوم

از سوره منافقون

«مشمول بر ۳ آیه»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ

ای کسانی که ایمان آوردید مشغول نکند شما را اموال شما و نه اولاد شما

عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)

از یاد آوری خدا و هر کس بکند آنرا پس ایشان آنانند زیانکاران (۹)

وَانْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ

و انفاق کنید از آنچه روزی دادیم بشما پیش از آنکه بیاید یکی از شما را

الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ

مَرَك پس بگوید ای پروردگار من چرا بتأخیر نینداختی مرا تا مدت

قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخَّرَ

نزدیکی، تا تصدق بکنم و باشم از نیکان (۱۰) و هرگز بتأخیر نمی اندازد

اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ

خداوند شخصی را هنگامیکه آمد مدت آن و خداوند آگاه است

بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

بآنچه میکنید (۱۱)

(مفهوم آیات)

در این آیات خداوند میفرماید که ای مؤمنین اموال و فرزندانان شما را از یاد خدا باز ندارد و کسانی که اموال و فرزندانشان آنانرا از ذکر و یادآوری مانع گردد و در نتیجه خدا را فراموش کنند از گروه زیانکارانند (زیرا پاداش حقیقی اخروی را ترك کرده و دنبال منافع زود گذر دنیوی رفته اند). ای مؤمنین از روزیهای که بشما بخشیده ایم پیش از اینکه مرگ شما را دریابد انفاق کنید ، تا وقتی که مرگ رسید کسی از شما نگوید که خدایا چرا مدت اندکی مهلت ندادی تا تصدق کرده و از نیکوکاران باشم . اما باید بدانید که وقتی اجل کسی فرا رسید خداوند او را هرگز بتأخیر نمیاندازد (بنابراین از فرصتی که در مدت عمر در دست دارید استفاده کنید و از مال خود انفاق نمایید) و بدانید که خداوند باعمال شما آگاه است (و از انفاق و عدم انفاق شما مطلع بوده و در هر حال بشما جزا خواهدداد).

« (لغات) »

- ۱ - (لَا تُلْهِكُمْ) : « مشغول نکند شما را » ، فعل نهی ، مفرد مؤنث غایبه از باب افعال (آلَهِیْ یُلْهِیْ آلِهَاء) از ماده « لِهَو » ناقص و اوای.
- ۲ - اَصَّدَقَ : (صدقه بدهم) فعل مضارع ، متکلم وحده از باب تفعیل و در اصل اَتَصَّدَقَ بوده بنا بقاعده ، حرف تاء بصا د تبدیل گردیده و بعد از ادغام « اَصَّدَقَ » شده است ، و قاعده کلی اینست که هرگاه فاء الفعل کلمه ای یکی از حروف یازدهگانه « ت ث د ذ ز س ش ض ط ظ »

باشد و آنکامه بیاب تفعل یا تفاعل برود جائز است که تاء تفعل یا تفاعل را از جنس فاء الفعل آن کلمه کنند و در همدیگر ادغام نمایند و فقط در فعل ماضی آن برای تلفظ، همزه‌ای می‌افزایند مثلاً کلمه صدق از باب تفعل تصدّق میشود، تا را بصاد تبدیل و بعد از ادغام همزه‌ای با ویش اضافه کرده می‌گویند «إِصْدَقْ» و مضارع آن در متکلم وحده اصْدَقْ میشود البته این تبدیل جائز است نه واجب و بنابراین «اصْدَقْ» و «اتَصَّدَقْ» هر دو بکار میرود. و اینکه در اینجا «فَاصَّدَقْ» منصوب شده بواسطه آن ناصبه‌ای است که بعد از فاء سببیه مقدر است.

وَ أَكُنْ : این واو، واو عطف است و أَكُنْ معطوف است به اصْدَقْ و بدیهی است که معطوف تابع معطوف علیه میشود اما باید دید که چرا در اینجا تبعیت نکرده یعنی أَكُنْ مجزوم شده در حالی که اصْدَقْ منصوب است علتش این است که در اینجا أَكُنْ بمحل اصْدَقْ عطف شده نه بلفظ آن و البته اصْدَقْ لفظاً منصوب است اما محلاً چون در جواب شرط قرار گرفته مجزوم میباشد گویا که جمله اینطور است : «إِنْ أَخَّرْتَنِي اصْدَقْ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ».

شرح آیات و توضیح نکات

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ : (ای آنانی که ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا باز ندارد). قرآن مجید در موارد متعددی بشر را متوجه ساخته است که این جهان گذرگاهی بیش نیست و جهان باقی خانه آخرت است بنابراین

اهمیت اساسی را باید بآبادی خانه ابدی داد و البته برای ادامه زندگی در دنیا نیز تا حدود معینی باید بامور زندگانی توجه کرد: **وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** «قصص- ۷۷» (از آنچه خداوند بتو بخشیده است خانه آخرت را بجوی و حصه خود را از دنیا نیز فراموش مکن). چقدر بدبختند کسانی که عمر گرانمای خود را فقط صرف مادیات و تأمین زندگی دنیا میکنند و همیشه بفکر ارضاء تمایلات و شهوات نفسانی بوده و هرگز بامور معنوی که سعادت حقیقی را تأمین میکند توجهی ندارند، علائق دنیوی مخصوصاً اموال و فرزندان نظر آنها را جلب کرده و بخود چنان سرگرم ساخته که از خدا پرستی و بجا آوردن نماز و روزه و سایر تکالیف اسلامی بکلی غافل مانده اند، بهمین جهت است که پروردگار جهان ماده پرستی و حب مال و اولاد را بنحوی که مانع از ذکر خدا باشد اساس مفاسد شمرده است.

این گروه باید بدانند که عمل بقوانین اسلام نه تنها هایه خوشبختی در جهان دیگر است، بلکه متضمن سعادت دنیوی نیز میباشد و این جهان فرصتی است برای آنانی که بخواهند باعمال نیک پرداخته و از بدیها دوری جویند تا از آتش دوزخ رهائی یافته و از نعم بهشتی و زندگانی حقیقی برخوردار گردند.

از نظر قرآن، این جهان جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نمیتواند باشد و زندگی واقعی در خانه آخرت است و **ما هذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** «عنکبوت - ۶۳» (زندگی این دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی واقعی همانا

در خانه آخرت است اگر بدانند).

از سخنان بالا نتیجه میگیریم که هدف هر فرد مسلمان باید تأمین زندگی اخروی باشد و لذا از این جهان مادی و اموال و فرزندان او که برای امتحان می باشد وی را از هدف اساسی باز ندارد و با استفاده از فرصت عمر، بانجام اعمال صالحه و تهیه توشه برای آخرت پردازد و بدینوسیله هم در دنیا سعادتمند باشد و هم روز رستاخیز از کیفر الهی خلاص یافته و از نعم بهشتی بهره مند گردد.

۳ - عَنْ ذَكَرِ اللَّهِ: در اینجا مقصود از کلمه ذکر چنانکه گفتیم یاد آوری خدا یعنی پرستیدن او و بجا آوردن نماز و روزه و عبادات دیگر است و کسانی که پنداشته اند ذکر در این آیه مختص نماز جمعه است دچار اشتباه شده اند. زیرا بهیچوجه نمیتوان آیه عام را بمعنای خاص و بر عکس آیه خاص را بمعنای عام تعبیر کرد لذا کلمه ذکر در این مورد عمومیت دارد و بتمام اقسام عبادت و نماز شامل است و تنها بنماز جمعه اختصاص ندارد.

۴ - وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ:

(از آنچه برای شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما را دریابد و آنوقت بگوید: پروردگارا چرا اجل مرا کمی بتأخیر نینداختی تا احسان کرده و از نیکوکاران باشم؟) مقصود این است که روزی میرسد که شخص هنگام مرگ بر کرده خود پشیمان شده و میگوید که چرا من در عمر خود انفاق و احسان نکردم؟ ای کاش عمرم وفا میکرد و زندگانی من طولانی میشد تا بانفاق در راه خدا موفق

شده و در زمره صالحین قرار می‌گرفتیم. ولی متأسفانه که فرصت از دست رفته دیگر برنگردد و در آن هنگام پشیمانی اسودی نخواهد بخشید، لذا بر مسلمانان لازم است که از عمر گرانبهای خود استفاده کرده و از نعمتهایی که خداوند برای آنان ارزانی داشته است در راه خدا احسان و انفاق کنند و در آیه آخر از همین سوره تأکید میکند که: وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا (هرگز خداوند کسی را که اجلش فرارسیده بتأخیر نمی‌اندازد) یعنی اجل معین تغییر پذیر نخواهد بود. اینک شرح مختصری در باره اهمیت انفاق: کوشش‌ها و فداکاریهایی که مسلمین در پیشرفت دین اسلام بجا آوردند بر اساس بذل جان و مال بود. آنان از آزارهای دشمنان و حتی از کشته شدن در راه دین مقدس اسلام نهراسیدند و با هر وسیله بود مبنای اسلام را تقویت کردند. از ایشان آنانی که ثروتمند بودند از بذل مال نیز در این راه مضائقه ننمودند. آری این ندای خدایی همیشه در گوش آنان طنین انداز بود:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

«توبه - ۱۱۱» (براستی خداوند خریداری میکند از مؤمنین جانها و مالهایشان را در مقابل اینکه برای ایشان بهشت است). لذا آنان اعتقاد راسخ داشتند که با بذل جان و مال پاداش اخروی خواهند رسید.

گفتیم که در پیشرفت اسلام بذل جان و مال دو رکن اساسی بود و در آیه مورد بحث فقط بانفاق امر شده است، زیرا برای نیرومند ساختن بنیه اسلام بودجه کافی لازم بود مخصوصاً در اوایل کار که مهاجرین مایملک و دارائی خود را در مکه گذاشته و به همراهی پیغمبر

روی بمدینه آوردند و بر عهده انصار بود که مخارج ایشان را تکفل کنند و زندگی آنانرا اداره نمایند. البته انصار نیز به بهترین وجه برای حمایت از مهاجرین برخاستند. در قرآن مجید در مقام تعریف و تشویق آنان در سوره حشر آیه ۹ چنین میفرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (یعنی پیغمبر اکرم باید از غنائم قومی که بدون جنگ آمده و بآن حضرت تسلیم شده‌اند بکسانی هم که در مدینه پیش از هجرت مهاجرین ساکن بوده و ایمان آورده بودند تقسیم نماید و اهل مدینه کسانی را که از مسلمانان بسوی ایشان از مکه مهاجرت می‌کردند دوست می‌داشتند و دلتنگ نمی‌شدند از اینکه بمهاجرین از غنائم و غیر آن داده شود و ایشان مهاجرین را بر خود مقدم و مرجح می‌داشتند اگر چه خودشان هم کاملاً نیازمند و محتاج بودند).

موضوع انفاق در اکثر سوره های قرآن بیان شده و در بیشتر موارد خداوند بعد از بیان اَقِمْوُ الصَّلَاةَ ، وَآتُوا الزَّكَاةَ فرموده است و پاداشی که برای انفاق وعده داده بالاترین پاداشها است و فرموده است که بخشش شما مانند دانه ایست که از آن هفت سنبل برآید و در هر سنبل صد دانه باشد. یعنی پاداش نیکی شما صد ها برابر خواهد بود، و با اینهمه خداوند بهر کس که بخواند بخشش خود را چند برابر می‌کند (۱). اما با وجود اینکه بانفاق اهمیت بیشتر داده است رعایت حد

(۱) مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ > بقره - ۲۶۱- ۴

اعتدال را واجب شمرده و فرموده است که: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا « اسراء - ۲۹ »
 (نه چنان بخیل باش که هرگز دستت برای انفاق بسوی دیگران دراز نشود و نه چنان سخی باش که هر چه داری بفقرا بیخشی و خود را خسته و عاجز و مورد ملامت قرار دهی) و همچنین بانسان امر کرده است که هدف اساسیش، خانه آخرت باشد، ولی نصیب دنیوی را نیز فراموش نکند. علاوه بر رعایت اعتدال باید انفاق بدون ریا و منت انجام گیرد، چنانچه اگر ریا و منتی در کار باشد مانند اینست که روی سنگ همواری خاکی گرد آمده و باران شدیدی بر آن ببارد که تمام خاک را بشوید و همچنین است انفاق از روی ریا و انفاقی که در آن منت و اذیتی تابع شود که بکلی باطل و کَانَ لِمَ یُکُنْ میباشند و ابدأ با انفاق توأم باریاء جاری نخواهد داد (۱).
 نکته مهمتر اینکه باتأکید بیشتری که در انفاق شده است خداوند انفاق را از کفرین و منافقین نمی پذیرد. زیرا تمام اعمال صالحه و همچنین انفاق، باید بر اساس خلوص نیت انجام بگیرد و کفار و منافقین این خلوص نیت را ندارند. بهمین جهت است که با بیان عتاب آمیز خطاب میکند: ای منافقین خواه شما از روی طوع و رغبت و خواه از روی کراهت انفاق کنید پذیرفته نیست زیرا شما قوم فاسق هستید. آری بمصدق آیه: إِنَّمَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ، خداوند انفاق را از کسانی که عملشان از روی تقوی و خلوص نیت باشد قبول دارد و اجر خواهد داد و حتی خداوند سخن نیک و زبان نرم را بهتر از انفاقی که بر آن

(۱) یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالین والاذی کالذی ینفق ماله رتاء للناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثلہ کمثل صفوان ... « بقره - ۲۶۴ »

-۷۱-

منت و اذیتی تابع شود دانسته است و همچنین انفاقی را که در پنهانی
باشد بر انفاق آشکار و علنی مزیت و برتری داده است. مطالبی که در بالا
بطور اشاره بیان کردیم هر يك موضوع قابل شرح است و در قرآن آیات
زیادی در خصوص آنها نازل شده است.

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳
« پایان تفسیر سورة منافقون »



چون تنوین رفع در چاپخانه موجود نبود لذا در کلمات زیر فقط ضمه گذاشته شده لطفاً تصحیح نمایید :

صفحه	سطر	کلمه	صفحه	سطر	کلمه
۱۲	۱۳	علیم	۴۶	۱۶	مستغفره
۱۷	۲۱	بصیر	۴۸	۳	خشب
۱۹	۸	میت	۴۸	۳	مسندة
۲۰	۱۰	قلیل	۴۸	۱۶	سورة
۲۱	۳	خیر	۴۸	۱۷	مخرج
۲۱	۱۱	خیز	۵۰	۱۲	سواء
۲۸	۲	صلوة	۵۸	۱۲	عدو
۲۸	۳	واحدة	۵۸	۱۳	اواه
۳۰	۲۲	خیر	۵۸	۱۳	حلیم
۳۴	۳	خشب	۵۹	۳	أراغب
۳۴	۵	مسندة	۵۹	۵	سلام
۳۷	۱۷	قوم	۵۹	۱۶	اسوة
۴۱	۲۱	غشاوة	۵۹	۱۶	حسنة
۴۱	۲۱	عذاب	۶۳	۱۱	خیر
۴۲	۱	عظیم	۶۶	۱۹	لهو
۴۶	۳	کثیر	۶۶	۱۹	لعب
۴۶	۸	قلوب	۶۹	۷	خصاصة
۴۶	۹	اعین			
۴۶	۹	آذان			
۴۶	۱۶	حمر			

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library